



**بررسی برخی نظریه‌های مربوط به
بانگداری بدون بهره**

موسی غنی‌نژاد*

* عضو هیأت علمی دانشگاه صنعت نفت.

چکیده

انتقاد اصلی و اولیه نظریه پردازان بانکداری بدون بهره از بانکداری متعارف بر این مسأله متمرکز بود که نظام مبتنی بر بهره نه تنها از نظر شرعی مردود است بلکه از لحاظ اقتصادی نیز مفید، کارآمد و عادلانه نیست. تجربه حدود دو دهه بانکداری بدون بهره در ایران، پاکستان و دیگر کشورهای اسلامی حاکی از آن است که بانکداری "مشارکتی" عملاً نتوانسته جایگزین بانکداری متعارف شود و بانکداری بدون بهره بر حسب ضرورت به سوی عقود با بازدهی ثابت (عملاً فروش اقساطی) گراییده است. این تجربه تاریخی تأییدی است بر این واقعیت که بانکداری و مشارکت (در سرمایه گذاری) دو مقوله کاملاً متفاوتند و بازار پولی را که یک بازار نقدینگی کوتاه مدت است نمی توان به صورت مشارکتی سازماندهی کرد.

غفلت از تفاوت کیفی میان پول در نظام پولی قدیم و جدید و یکسان انگاشتن آن ها سرچشمه اشتباهات نظری درخصوص یکی دانستن ربای قدیم و بهره بانکی بوده است. بدون دقت در این تفاوت کیفی، نمی توان به مبانی مفهومی ربا و کنز پول در صدر اسلام پی برد. اکتفا به ظواهر و غفلت از مبانی موجب شده است که طرفداران بانکداری بدون بهره تمنای محال کنند: بانکداری تجاری در چارچوب عقود مربوط به مشارکت یا بیع. بانکداری تجاری اساساً ناظر بر بازار پولی یعنی بازار قرض است و فعل قرض را با عقد مشارکت یا بیع نمی توان انجام داد.

واژه های کلیدی: بانکداری متعارف، بانکداری اسلامی، بانکداری بدون بهره، بانکداری

مشارکتی، بهره بانکی، ربا.

۱- مقدمه

طرح نظری ضرورت بانکداری بدون بهره به عنوان جایگزین بانکداری متعارف، مبتنی بر دو فرض اساسی است: اول یکسان انگاشتن بهره بانکی در نظام اقتصادی جدید و ربای رایج در دوران جاهلیت پیش از اسلام، دوم ناکارآمد و ناعادلانه دانستن نظام بانکی مبتنی بر بهره. گرچه فرض دوم را می‌توان توضیحی عقلی (و حتی توجیهی شرعی) برای فرض اول تصور کرد اما در عین حال برخی از نظریه‌پردازان بانکداری اسلامی فرض دوم را مستقل از اسلام نیز قابل طرح و دفاع می‌دانند.^۱ اما چون بانکداری متعارف (مبتنی بر بهره) واقعیتی غیر قابل انکار در دنیای امروز است و پاسخ‌گوی بخش مهمی از نیازهای نظام اقتصادی امروزی است نفی آن مستلزم پیشنهاد جایگزین، برای برآورده ساختن این نیازها است. آن‌چه نظریه‌پردازان بانکداری اسلامی در این خصوص مطرح ساخته‌اند حول محور مشارکت می‌چرخد که به همراه قرض الحسنه و دیگر عقود اسلامی کل نظام بانکداری بدون ربا یا بانکداری اسلامی را تشکیل دهد. پس از گذشت حدود دو دهه تجربه عملی بانکداری بدون ربا در ایران و با توجه به برخی مشکلات نظری و عملی این شیوه بانکداری، چه در جامعه ما و چه در دیگر کشورها، لازم است که مبانی نظری و نتایج عملی آن مورد سنجش قرار گیرد.

ارزیابی دو دهه تجربه بانکداری بدون بهره نشان می‌دهد که در عمل نه تنها این بانکداری جایگزین کارآمدتر از بانکداری متعارف نیست، بلکه با تحمیل هزینه‌های غیرضروری به اقتصاد جامعه از تشکیل و تخصیص بهینه منابع پولی جلوگیری می‌کند. به علاوه استفاده نادرست و نابجا از مفهوم قرض الحسنه و بروز شبهه قوی در خصوص سود بانکی و تلقی بهره (ربا) از آن، سوای مشکلات اقتصادی، معضلات اجتماعی و فرهنگی نیز ایجاد کرده است. در بخش اول این نوشته نشان خواهیم داد که غفلت از منطق اقتصادی و نادیده انگاشتن بازار پولی و کارکرد مهم آن موجب بروز این مشکلات شده است. واقعیت بازار پولی و منطق اقتصادی آن با شیوه

^۱ به عنوان نمونه نگاه کنید به میر آخور، ۱۳۷۲، صص ۱۷۷-۱۷۵؛ موسویان، ۱۳۸۰، ص ۹۱؛ توتونچیان، ۱۳۷۹، ص ۵۴۸.

مشارکتی پیشنهادی طرفداران بانکداری بدون بهره ناسازگار است و همین ناسازگاری است که موجب رشد عقود غیر مشارکتی (عقود با بازدهی ثابت) در نظام بانکی شده است. در بخش دوم، به منشاء نظری اشتباهات تئوریسین‌های بانکداری بدون بهره خواهیم پرداخت و این‌که یکسان انگاشتن ربای دوران جاهلیت و بهره بانکی دنیای مدرن یک خلط مفهومی (معرفت شناختی) است. این مشکل عمدتاً ناشی از ارائه تعریفی بسیار انتزاعی (صوری) از ربا و غفلت از محتوای انضمامی آن است. در این بخش با اشاره به مضامین واقعی مفاهیم کلیدی مانند ربا و کنز، می‌کوشیم تفاوت ماهوی نظام پولی و بانکی مدرن را با این مفاهیم دوران قدیم نشان دهیم. علی‌رغم شباهت ظاهری ربا و بهره بانکی، هر کدام به دو دستگاه مفهومی کاملاً متفاوت تعلق دارند به طوری که در اولی ربا کارکرد مخرب و ظالمانه‌های دارد درحالی‌که در دومی بهره یک عنصر سازنده و مفید است.

۲- بانکداری بدون بهره در نظریه و عمل

بانکداری بدون بهره (ربا) یا بانکداری اسلامی در نظریه و عمل در حقیقت نوعی مهندسی اقتصادی است برای تغییر دادن بانکداری متعارف در جهت حذف بهره از آن. به سخن دیگر، این نوع بانکداری محصول اصیل و درون‌زای فرهنگ و تمدن اسلامی نیست بلکه ابداع جدیدی برای رفع برخی نگرانی‌ها درخصوص شبهه ربوی بودن بانکداری مدرن است. این ابداع جدید، پیش و بیش از این‌که ریشه در اسلام داشته باشد متأثر از عوامل بیرونی است. یعنی تا زمانی که مسلمانان در تماس با جوامع غربی و بانکداری آن‌ها قرار نگرفته بودند، ضرورت بانکداری اسلامی احساس نشده بود. بنابراین اولین شرط مهندسی صحیح برای برپا ساختن بانکداری جایگزین (اسلامی) شناخت دقیق ساختار و کارکرد بانکداری متعارف است؛ زیرا بدون چنین شناختی واضح است که جایگزین درستی نمی‌تواند طراحی شود. وجه مشترک همه نظریه‌پردازان بانکداری بدون بهره، جایگزین کردن نظام مشارکتی و کنار نهادن نظام مبتنی بر وام‌دهی (به‌استثنای قرض‌الحسنه) در بانکداری متعارف است. اما عمده‌ترین فعالیت بانکداری متعارف

متمرکز بر بازارهای پولی است، بازارهایی که اساساً ساختار و عملکرد آنها با نظام مشارکتی متفاوت است. ساختار یک بانک تجاری متعارف از سپرده‌گذاری از یک سو و وام‌دهی از سوی دیگر تشکیل شده است و کارکرد آن تنظیم عرضه تقاضا در بازار پولی است. روابط اقتصادی و حقوقی حاکم بر سپرده‌گذاری و وام‌دهی، هیچ سنخیتی با روابط مشارکتی (شراکت در سود و زیان فعالیت اقتصادی) ندارد. از این رو از آغاز می‌توان گفت که بانک تجاری مشارکتی تناقض در کلام است و نظراً و عملاً نمی‌تواند جایگزین بانکداری متعارف شود.

آن‌چه نظریه‌پردازان بانکداری اسلامی تحت عنوان نظام مشارکتی پیشنهاد می‌کنند، درواقع پدیده جدیدی نیست.^۱ انواع شرکت‌های سرمایه‌گذاری و بنگاه‌های بیمه در کنار بانک‌های تجاری متعارف فعالیت می‌کنند که به همه آنها عنوان کلی واسطه مالی اطلاق می‌گردد زیرا همه آنها در یک ویژگی مشترک هستند و آن واسطه بودن میان عرضه‌کنندگان و تقاضاکنندگان وجوه است. اما باید توجه داشت که از این سه نوع واسطه مالی، هرکدام نیازهای خاص و متفاوتی را پاسخ می‌دهند و از این رو هر یک ساختار و عملکرد اقتصادی و حقوقی متفاوتی دارند. بانک تجاری متعارف یک نوع واسطه مالی است و شرکت سرمایه‌گذاری نوع دیگر، برخلاف تصور طرفداران بانکداری مشارکتی، نمی‌توان یکی از این‌ها را به‌کلی حذف و دیگری را جایگزین آن کرد.

بازار پولی برای تعیین نرخ بهره به‌عنوان هزینه تامین مالی سرمایه‌گذاری‌ها یا هزینه فرصت سرمایه نقدی، واقعیتی غیر قابل انکار و ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. بدون معلوم بودن هزینه سرمایه (نرخ بهره)، ارزیابی اقتصادی گزینه‌های مختلف سرمایه‌گذاری و توابع تقاضا برای نهاده‌ها (کاربر و سرمایه‌بر) غیر ممکن خواهد بود. در نتیجه می‌توان گفت که بدون بازار پولی، امکان انتخاب عقلانی و تخصیص بهینه منابع منتفی خواهد شد. اگر بپذیریم که سرمایه نقدی

^۱ از دیدگاه محسن خان و عباس میر آخور، بانکداری اسلامی اساساً یک نظام مبتنی بر مشارکت است به طوری که دیدگاه سپرده‌گذاران، یک بانک اسلامی از اکثر جهات همانند یک صندوق سرمایه‌گذاری متقابل mutual fund یا شرکت سرمایه‌گذاری در سهام investment trust است، به‌علاوه اینکه وام‌دهی آن نیز باید مبتنی بر مشارکت در سود و زیان باشد (khan and Mirakhor, ۱۹۸۷, p. ۵).

(پول) یک نهاده تولیدی کمیاب است، تصور قیمت صفر برای آن از لحاظ اقتصادی نادرست است. انکار این بدیهیات علم اقتصاد، تنها با انکار برخی دیگر از بدیهیات امکان‌پذیر است. در عرف تعقل اقتصادی امروزین و واقعیت زندگی اقتصادی روزمره، پول کارکردهای اقتصادی متعددی دارد که اساسی‌ترین آن‌ها عبارتند از وسیله عمومی مبادله، محاسبه و نیز ذخیره ارزش. این ادعا که پول تنها دو کارکرد اولیه را دارد و ذخیره ارزش نیست یا نباید باشد^۱ کاری جز نفی بدیهیات علمی و تجربی نیست.

از این مقدمه درست که در صدر اسلام کنز درهم و دینار امری مذموم و غیر مجاز تلقی می‌شد نمی‌توان این نتیجه نادرست را گرفت که پول وسیله ذخیره ارزش نیست. دقیقاً برعکس، چون پول به‌عنوان معادل عمومی همه کالاها وسیله ذخیره ارزش است، عده‌ای به کنز آن می‌پردازند، بدون تصور چنین کارکردی برای پول، کنز آن بی‌معنی خواهد بود. مفهوم کنز پول با مفهوم ذخیره ارزش یکی نیست، کنز به معنی عمل انباشتن پول و خارج کردن آن از جریان مبادلات و اختلال در آن است و از این جهت امری مذموم و محکوم است. اما ذخیره ارزش بودن پول ناشی از کارکرد اولیه و اصلی آن یعنی معادل عمومی (وسیله مبادله) بودن آن است، و به این اعتبار بخشی از مفهوم و تعریف پول بوده و قابل تفکیک از آن نیست. همان‌گونه که احتکار گندم دلیل برای انکار خصلت ذاتی آن به‌عنوان ماده غذایی نیست، کنز پول را نیز نمی‌توان دلیلی برای انکار یا حتی محکوم کردن خاصیت ذخیره ارزش آن دانست. احتکار و کنز به شیوه عمل و رفتار افراد دلالت دارد و نه به خاصیت آن‌چه که مورد احتکار و کنز قرار می‌گیرد. این اشتباه منشاء خبطی دیگر و در نتیجه انکار امر بدیهی دیگری است و آن اینکه "پول سرمایه نیست و حتی نماینده سرمایه هم نیست، بلکه صرفاً سرمایه بالقوه‌ای است که باید با خدمات کارفرمایی ترکیب شود تا از قوه به فعل در آید"^۲. این سخن هیچ معنای محصلی ندارد و آکنده از تناقض است. اگر منظور این است که پول در جریان تولید (ترکیب با خدمات کارفرمایی) است

^۱ به‌عنوان نمونه ن.ک. به میرآخور، ۱۳۷۲، ص ۱۷۵ و توتونچیان، ۱۳۶۹، صص ۵۶-۵۷

^۲ میرآخور، ۱۳۷۲، ص ۱۷۶.

که نقش سرمایه را به عهده می‌گیرد این امر در مورد همه کالاهای سرمایه‌ای صدق می‌کند و منحصر به پول نیست. سرمایه فیزیکی مانند ماشین آلات، ساختمان و غیره نیز تا زمانی که وارد چرخه تولید نشده‌اند، سرمایه بالقوه‌اند. با استفاده از مفهوم "بالقوه" نمی‌توان تفاوت سرمایه فیزیکی و پول را توضیح داد. به علاوه وقتی نویسنده می‌گوید پول سرمایه بالقوه‌ای است "که باید با خدمات کارفرمایی ترکیب شود تا از قوه به فعل درآید"، می‌توان به طور منطقی این نتیجه را گرفت که پول تحت شرایطی به سرمایه بالفعل تبدیل می‌شود و این در تناقض با حکم اولیه است که "پول سرمایه نیست و حتی نماینده سرمایه هم نیست" (میرآخور، ۱۳۷۲ ص ۱۷۶).

واقعیت این است که پول به عنوان معادل عمومی همه کالاها و ذخیره ارزش، دارایی است با قدرت نقدینگی کامل که با آن می‌توان بدون قید و شرط و بلافاصله هر کالایی را خریداری کرد. هم‌چنان که کالاها بنا به نوع استفاده‌ای که از آن‌ها به عمل می‌آید، می‌توانند کالای مصرفی یا سرمایه‌ای تلقی شوند، پول نیز به علت ویژگی خود به طریق اولی می‌تواند در نقش کالای مصرفی یا سرمایه‌ای ظاهر شود. پول همانند هر کالای دیگری اگر جهت کسب درآمد به کار رود سرمایه است و اگر به منظور ارضای خواسته‌های مصرفی هزینه، شود ویژگی کالای مصرفی را خواهد داشت، یعنی پس از مصرف از کف خواهد رفت. آدام اسمیت شاید از اولین اقتصاددانانی بود که این نقش دوگانه ذخیره کالایی و پولی را مورد تحلیل علمی قرار داد. از نظر وی، ذخیره کالایی یا پولی که برای کسب درآمد (بهره) وام داده می‌شود، از دیدگاه وام‌دهنده سرمایه است؛ او انتظار دارد که وام‌گیرنده علاوه بر پرداخت اصل وام در موعد مقرر، سالیانه مبلغی را نیز به عنوان بهره مالکانه^۱ به جهت در اختیار داشتن آن در این مدت بپردازد. اما وام‌گیرنده می‌تواند از آن‌چه که در اختیار می‌گیرد به عنوان سرمایه استفاده کند و یا این که برای مصرف بلافاصله هزینه نماید. اگر از این ذخیره به عنوان سرمایه استفاده کند، آن را برای معیشت کارگران مولد به کار خواهد گرفت، کارگرانی که ارزش توام با سود را بازتولید می‌کنند؛ در این صورت او می‌تواند سرمایه را بازپس دهد و بهره را بپردازد؛ بدون این که از منبع درآمدی

¹ rent

دیگری برداشت نماید. [اما] اگر این ذخیره را جهت مصرف بلافاصله مورد استفاده قرار دهد همانند مسرف عمل کرده است و آنچه را که مقصد، تامین [معیشت انسان] سخت‌کوش (مولد) بود برای حفظ [فردی] عاطل از میان برده است. در این صورت او بدون این‌که از برخی منابع درآمدی دیگر مانند ملک یا اجاره زمین برداشت نماید، نمی‌تواند سرمایه را بازپس داده یا بهره را بپردازد.^۱

آدام اسمیت بر خلاف مرکانتیلیست‌ها که مقدار طلا و نقره (پول) در هرجامعه را ملاک ثروتمند بودن آن می‌دانستند، میان پول و کالاهای دیگر تمایز قائل می‌شود و می‌گوید پول چرخ بزرگی است که کالاهای دیگر به وسیله آن حمل می‌شوند. پول وسیله مهم تجارت است و "همانند دیگر وسایل تجارت، گرچه بخش بسیار ارزشمندی از سرمایه جامعه را تشکیل می‌دهد، اما هیچ بخشی از درآمد جامعه‌ای که به آن تعلق دارد نیست.... پول در جریان حرکت سالیانه خود، درآمد هرکسی را که به درستی به وی تعلق دارد، در اختیارش قرار می‌دهد، اما خود هیچ بخشی از این درآمد نیست."^۲ ویژگی مهم پول در همین است: در عین حال که سرمایه ارزشمندی است، اما مانند کالاهای دیگر هیچ ارزش مصرفی به جز این‌که ابزار تجارت است، ندارد. درست است که آدام اسمیت پول را دارای ارزش مصرفی (ثروت) همانند کالاهای معمولی نمی‌داند، اما معتقد است که پول همانند هر ابزار تجاری و سرمایه می‌تواند منشاء ایجاد درآمد باشد از این‌رو، در همه جای دنیا حاضرند برای در اختیار داشتن آن بهره بپردازند و چون با ممنوعیت بهره نمی‌توان خاصیت درآمدزایی پول را از بین برد، چنین تدابیری هیچ‌گاه مؤثر واقع نمی‌شوند. به عقیده اسمیت، هر جا که قانون ممنوعیت بهره جاری شده، نرخ بهره نه تنها از بین نرفته بلکه به علت بالا رفتن ریسک وام، افزایش نیز یافته است.^۳

اگر پول خصلت سرمایه‌ای دارد و از این لحاظ می‌تواند استعداد درآمدزایی داشته باشد، در این صورت وجود بازار برای آن اجتناب‌ناپذیر است، بازاری که در آن قیمت پول معین می‌گردد.

^۱ Smith, 1986, p. 450

^۲ Smith, 1986, p. 388

^۳ Smith, 1986, p. 456-7

پول همان گونه که پیش از این اشاره شد، دارایی است با نقدینگی کامل و به همین علت بازار پول نمی تواند شکل دیگری به جز بازار وام داشته باشد. پول اگر به شکل مشارکتی مورد معامله قرار گیرد، خاصیت نقدینگی کامل خود را از دست می دهد و هر قدر که بیشتر این خاصیت را از دست بدهد، بیشتر به یک دارایی غیر پولی سرمایه ای نزدیک تر می شود. به سخن دیگر، هر گونه استفاده ای از پول که آن را از نقدینگی کامل دورتر کند ما را از بازار پولی به بازار سرمایه خواهد کشاند. درست است که رابطه تنگاتنگی میان بازار پول و بازار سرمایه وجود دارد اما این دو یکی نیستند و نمی توانند یکی باشند. تنها بازار قابل تصور برای پول، به عنوان دارایی با نقدینگی کامل، بازار وام کوتاه مدت است؛ بازاری که در اقتصادهای مدرن حیطه فعالیت بانک های تجاری است. وادار کردن بانک های تجاری که اصلی ترین وظیفه آنها معطوف به بازار پول است، به انجام فعالیت های مشارکتی که مربوط به بازار سرمایه است، این بانک ها را در برابر معضل بزرگی قرار می دهد؛ یا باید آنها فعالیت های واقعاً بانکی را کنار نهند و تبدیل به شرکت های سرمایه گذاری شوند و یا این که عملیات مربوط به بازار وام را با ظواهر عقود مشارکتی انجام دهند.

نکته جالب اینجاست که نظریه پردازان بانکداری بدون بهره، نمی توانند از به کار بردن مفهوم وام برای توصیف عملیات مشارکتی خودداری نمایند. "بانک های اسلامی به حکم شرع مکلفند که همان اصول مشارکت در سود و زیان را در مورد عملیات وام دهی خویش نیز اعمال کنند. دو روشی که رعایت موازین تکلیف شرعی را در مورد وام دهی کاملاً تأمین می کند ترتیبات مضاربه و مشارکت است".^۱ این تناقض در گفتار که توصیه می کند در وام دهی، اصول مشارکت رعایت شود، در واقع حاکی از یک تناقض عمیق مفهومی است. قرارداد یا وام دهی است یا مشارکت. وام دهی مشارکتی که اساس به اصطلاح بانکداری بدون بهره را تشکیل می دهد، در حقیقت یک تناقض عقلی است. این تناقض عقلی غیرقابل توجیه از لحاظ تحلیل نظری اقتصادی، در عمل از طریق یک ترفند حقوقی حل و فصل می شود. تقاضای وام را در قالب حقوقی مشارکت قرار می دهند و در مواردی که این کار امکان پذیر نیست، عقود قابل قبول

^۱ خان میرآخور، ۱۳۷۰، ص ۳۴.

شرعی دیگری مورد استفاده قرار می‌گیرد. نظریه‌پردازان بانکداری بدون بهره می‌نویسند، "در مواردی که مشارکت در سود و زیان قابل اجرا نیست، مثلاً وام‌گیرندگان جزء یا مورد وام‌های مصرفی، ابزارهای سرمایه‌گذاری و تامین مالی دیگری برای بانک‌ها وجود دارد که از آن جمله است فروش اقساطی، پیش خرید (معامله سلف یا بیع السلم)، قرض الحسنه و دریافت کارمزد".^۱ نکته قابل توجه در این نقل قول، تناقض میان مفهوم "وام‌گیرندگان"، ابزارهای تامین مالی و برخی عقود قابل قبول شرعی است. این‌جا عمل وام‌دهی در قالب عقود تجاری غیر مشارکتی صورت می‌گیرد و به همین لحاظ شباهت زیادی به وام‌دهی با بهره دارد. البته باید تأکید کرد که آوردن قرض الحسنه تحت عنوان ابزارهای سرمایه‌گذاری و تامین مالی کاملاً نادرست است و قرض الحسنه به عنوان یک اقدام خیرخواهانه و فارغ از قصد تجاری، اصولاً هیچ جایی در نظام بانکی ندارد.

نگاهی به عملکرد بانکداری مشارکتی و تجربه کشور ما در این خصوص می‌تواند روشن‌گر تناقضاتی باشد که در عمل بانکداری بدون بهره با آن‌ها روبرو است و در حقیقت ریشه در مبانی نظری دارد که پیش از این به برخی از آن‌ها اشاره شد. از همان آغاز تدوین "قانون عملیات بانکی بدون ربا (بهره)" معلوم شد که یکی از مهم‌ترین اصول بانکداری مشارکتی یعنی جایگزین کردن نظام سهام‌داری (مشارکتی) به جای سپرده‌گذاری معمولی بانک‌های متعارف دنیا، ناممکن و غیر قابل اجرا است. از منظر نظریه‌پردازان بانکداری بدون بهره، "تفاوت عمده و اصولی بین بانکداری اسلامی و بانکداری سنتی در مجاز ندانستن یا دانستن بهره نیست، تفاوت مهم و بارز در این است که نظام اسلامی سپرده‌ها را به عنوان سهام تلقی می‌کند و از این‌رو، ارزش اسمی آن‌ها را تضمین نمی‌کند در صورتی که در نظام بانکداری سنتی سپرده‌ها توسط بانک یا دولت تضمین می‌شود".^۲ این تفاوت "عمده و اصولی" به عللی که گمان می‌رود اساساً از نوع اجرایی باشد، در "قانون عملیات بانکی بدون ربا (بهره)" و آیین‌نامه‌ها و دستورالعمل‌های اجرایی

^۱ خان میرآخور، ۱۳۷۰، ص ۳۵

^۲ خان و میرآخور، ۱۳۷۰، ص ۱۹

آن رعایت نمی‌شود. در ماده چهار فصل دوم قانون مورد اشاره آمده است، "بانک‌ها مکلف به بازپرداخت اصل سپرده‌های قرض‌الحسنه (پس انداز و جاری) می‌باشند و می‌توانند اصل سپرده‌های سرمایه‌گذاری مدت دار را تعهد و یا بیمه نمایند".^۱ در آیین‌نامه‌های قانون همین موضوع به روشنی تصریح شده است. طبق ماده هشت آیین‌نامه فصل دوم قانون، "بانک‌ها استرداد سپرده‌های سرمایه‌گذاری مدت‌دار را تعهد و یا به هزینه خود بیمه می‌نمایند".^۲ به نظر می‌رسد که دلیل عدول قانون‌گذار از یکی از اساسی‌ترین اصول بانکداری مشارکتی، واقع‌بینی، احتیاط و هراس از این بود که با عدم تضمین اصل سپرده‌ها، میزان سپرده‌گذاری‌ها به شدت کاهش یابد و نظام بانکی با مشکل جدی مواجه شود.

در عرف اقتصادی، بانک متفاوت از شرکت سرمایه‌گذاری است و سپرده‌گذاران به‌منظور مشارکت به بانک‌ها رجوع نمی‌کنند و هدف آن‌ها عمدتاً نگهداری دارایی‌های نقدی و ممانعت از به خطر افتادن آن‌ها است. از این‌رو، ایجاد اطمینان در سپرده‌گذاران اولین اصل بانکداری است. درست است که بانک‌ها برای تشویق به سپرده‌گذاری بیشتر، به حساب‌های پس‌انداز بهره می‌پردازند، البته بهره‌ای با نرخ پایین‌تر از نرخ سود یا میانگین سرمایه‌گذاری‌ها، اما با این کار سپرده‌گذاران را به هیچ وجه در خطر فعالیت‌های سودآور اقتصادی خود شریک نمی‌داند. از سوی دیگر، بانک‌ها هنگام وام دادن و کسب درآمد برای خود با احتیاط کامل عمل می‌کنند. یعنی با قانع شدن به درآمد کمتر، اخذ وثیقه و مطالعه دقیق طرح‌ها، فقط به دادن وام‌های مطمئن اقدام می‌نمایند. احتراز از سرمایه‌گذاری مستقیم و اکتفا به وام دادن توأم با وثیقه از ضروریات بانکداری تجاری به‌منظور رعایت اصل احتیاط و ایجاد اطمینان در سپرده‌گذاران است. در هر صورت، تضمین سپرده‌ها "در قانون بانکداری بدون بهره" در واقع یک گام به سوی بانکداری متعارف دنیا بود و نشان می‌داد که چگونه نظریه بانکداری مشارکتی در عمل غیر قابل اجرا است.

^۱ بانک مرکزی، ۱۳۷۰، ص ۸

^۲ بانک مرکزی، ۱۳۷۰، ص ۱۷

همان گونه که پیش از این اشاره شد، نظریه پردازان بانکداری بدون بهره تأکید بر این داشتند که اساس بانکداری اسلامی باید نظام مشارکتی باشد و تنها در مواردی که مشارکت در سود و زیان قابل اجرا نیست؛ مثلاً وام‌های جزیی یا وام‌های مصرفی از ابزارهای دیگری مانند فروش اقساطی و غیره استفاده شود. اما تجربه دو دهه بانکداری بدون بهره در ایران واقعیت دیگری را نشان می‌دهد. همان گونه که جدول (۱) نشان می‌دهد با گذشت زمان سهم عقود غیرمشارکتی به ویژه فروش اقساطی در کل تسهیلات اعطایی بانک‌ها به شدت افزایش یافته و سهم عقود مشارکتی رو به کاهش نهاده است.

جدول (۱): ترکیب مانده تسهیلات اعطایی بانک‌ها و مؤسسات اعتباری غیر بانکی به بخش غیر دولتی (درصد)

سال	۱۳۶۵	۱۳۷۰	۱۳۷۵	۱۳۷۷	۱۳۷۸	۱۳۷۹	۱۳۸۰	۱۳۸۱
۱- کل بانک‌ها و مؤسسات اعتباری	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
فروش اقساطی	۳۵/۳	۴۶/۷	۴۳/۴	۵۷/۹	۵۹/۷	۶۰/۸	۶۲/۵	۶۲/۷
مضاربه	۱۵/۳	۹/۶	۶/۷	۶/۰	۶/۲	۶/۱	۵/۵	۵/۷
مشارکت مدنی	۱۳/۷	۱۷/۶	۱۹/۶	۹/۷	۱۰/۲	۹/۹	۸/۶	۶/۴
قرض الحسنه اعطایی	۱۱/۵	۴/۱	۴/۵	۵/۸	۷/۶	۴/۲	۴/۵	۷/۱
سایر عقود	۲۴/۲	۲۲/۰	۲۵/۸	۲۰/۶	۱۶/۳	۱۹/۰	۱۸/۹	۱۸/۱
۲- کل بانک‌های تجاری	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
فروش اقساطی	۳۷/۳	۴۹/۴	۴۳/۰	۵۴/۳	۵۳/۸	۵۵/۰	۵۷/۸	۵۸/۷
مضاربه	۲۱/۳	۱۲/۰	۷/۷	۷/۴	۷/۹	۷/۸	۶/۸	۶/۹
مشارکت مدنی	۱۴/۵	۱۶/۵	۱۶/۴	۸/۸	۱۱/۰	۱۰/۸	۹/۳	۶/۷
قرض الحسنه اعطایی	۸/۵	۳/۷	۵/۱	۷/۷	۶/۰	۵/۷	۵/۸	۹/۰
سایر عقود	۱۸/۴	۱۸/۴	۲۷/۸	۲۱/۸	۲۱/۳	۲۰/۷	۲۰/۳	۱۸/۷
۳- کل بانک‌های تخصصی	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
فروش اقساطی	۳۰/۰	۳۸/۶	۴۴/۵	۶۶/۱	۷۳/۷	۷۳/۶	۷۳/۴	۷۳/۵
مضاربه	۰	۲/۶	۴/۰	۲/۸	۲/۸	۲/۶	۲/۵	۲/۷
مشارکت مدنی	۱۱/۷	۲۱/۷	۲۸/۷	۱۱/۹	۸/۷	۸/۰	۷/۰	۵/۷
قرض الحسنه اعطایی	۱۹/۱	۵/۵	۲/۷	۱/۷	۱/۵	۱/۲	۱/۵	۳/۰
مشارکت حقوقی	۲۱/۱	۱۲/۸	۳/۰	۱/۹	۱/۶	۱/۲	۰/۹	۱/۴
سایر عقود	۱۸/۱	۱۸/۸	۱۷/۱	۱۵/۶	۱۲/۷	۱۲/۴	۱۴/۷	۱۳/۷

منبع: محاسبات انجام شده بر اساس داده‌های "سالنامه آماری کشور"، ۱۳۸۱، جدول‌های صص ۴۵۷-۴۵۶.

این روند به روشنی حاکی از گرایش بانک‌ها به فعالیت‌هایی است که بیشترین شباهت را به عملیات بانکی متعارف دارند. نکته قابل توجه اینجا است که بانک‌های تخصصی که قاعدتاً باید عمده فعالیت‌های خود را در قالب عقود مشارکتی انجام دهند تمایل بیشتری به فروش اقساطی پیدا کرده‌اند؛ به طوری که سهم این عقد در کل تسهیلات اعطایی در مدت ۱۶ سال از ۳۰ درصد (در سال ۱۳۶۵) به ۷۳/۵ درصد (در سال ۱۳۸۱) افزایش یافته است. سهم دو عقد مهم مشارکتی یعنی مشارکت مدنی و مشارکتی حقوقی در تسهیلات اعطایی بانک‌ها تخصصی که در سال ۱۳۶۵ در مجموع ۳۳/۸ درصد کل تسهیلات اعطایی را تشکیل می‌داد از آن زمان رو به کاهش نهاده و در سال ۱۳۸۱ به ۷/۱ درصد تنزل یافته است. این تحول رفتاری چشم‌گیر در نظام بانکی کشور، طبیعتاً نگرانی‌هایی را در میان طرفداران بانکداری مشارکتی برانگیخته است. عقودى که می‌بایست تنها وام‌های جزیی و یا مصرفی را پوشش دهد، بخش اعظم تسهیلات اعطایی را فراگرفته است. بانکداری بدون بهره به جای آن که بر اساس اصل مشارکت در سود و زیان فعالیت کند به طور فزاینده‌ای به سوی عقود غیر مشارکتی سوق پیدا کرده و رفتاری مشابه نظام بانکداری متعارف در آن غلبه یافته است. این واقعیت دلیلی بر این مدعا است که بانکداری با شیوه مشارکت در سود و زیان ناسازگار است و نهادهایی که می‌خواهند کار بانکی انجام دهند، ناگزیر از ترک شیوه‌های مشارکتی هستند.

عملکرد بانکی بدون بهره و گرایش فزاینده آن به سوی شیوه‌های غیر مشارکتی، از سوی برخی طرفداران بانکداری اسلامی به شدت مورد انتقاد قرار گرفته است. البته این موضوع جدیدی نیست و از همان اولین سال‌های اجرای قانون عملیات بانکی بدون بهره (ربا) انتقادات و شبهات آغاز شده بود. از اولین سمینار بانکداری اسلامی در شهریور ۱۳۶۹، شبهه ربوی بودن عملیات بانکی در کشور ما مطرح شده^۱ و از آن زمان نه تنها این شبهه برطرف نگردیده بلکه گرایش فزاینده‌ای به شیوه‌های غیر مشارکتی بر دامنه آن افزوده است. برخی از این منتقدان،

^۱ سمینار بانکداری اسلامی، ۱۳۶۹، ص ۶۰ - ۵۹

عملکرد بانکداری فعلی ایران را صراحتاً ربوی می‌دانند^۱، و برخی دیگر معتقدند که «نظام بانکی با افزایش سهم عقود با بازدهی ثابت و تثبیت بازدهی عقود با بازدهی متغیر و تغییر ماهیت عقود مشارکتی، به تدریج به سمت حقیقت بانکداری ربوی گرایش پیدا کرده است»^۲. به‌طور کلی می‌توان گفت که اکثریت طرفداران بانکداری اسلامی، «تصویر عمومی مبنی بر ربوی بودن بانکداری کنونی» را یکی از مهم‌ترین مشکلات بانکداری بدون ربا در ایران می‌دانند، البته درخصوص صدق و کذب این تصویر و تطبیق آن با واقعیت و میزان آن میان آن‌ها اختلاف نظر وجود دارد^۳. به‌راستی چرا و چگونه چنین «تصویر عمومی» از بانکداری کنونی ایران به وجود آمده است؟ آیا مشکل آن‌گونه که اظهار می‌شود ناشی از «اهتمام نداشتن بسیاری از کارگزاران بانک نسبت به اجرای دقیق قانون و مقررات بانکی بدون ربا»^۴ است یا فراتر از آن مسأله این است که بالاترین مقامات و مسئولان بانکی «نه اعتقاد قلبی به این موضوع دارند و نه اعتقاد علمی و نه جسارت دارند که این قانون را اجرا کنند»^۵. علاوه بر این‌ها، دلایل دیگری نیز اغلب ذکر می‌شود؛ مانند تعیین درصد سود سپرده‌های بانکی از پیش، مطالبه سود قطعی از پیش تعیین شده از متقاضیان تسهیلات بانکی، استفاده از تعابیر مرسوم بانکداری ربوی در بانکداری کنونی (بهره به‌جای سود) تغییر ماهیت عقود مشارکتی و تبدیل آن‌ها در عمل به عقود با بازدهی ثابت، صوری شدن معاملات به معنای تغییر ماهیت دادن عقود معاملاتی و تبدیل عملی آن به عقد قرض و غیره^۶.

اما شاید همه آن‌چه گفته شد ناشی از یک علت اصلی و اجتناب‌ناپذیر باشد و آن این‌که بانک‌ها بر حسب ضرورت و نیاز اقتصادی باید کار بانکی انجام دهند و کار بانکی طبق عرف معمول در همه جای دنیا و اجماع نظر علمای اقتصادی، غیر از مشارکت مستقیم در فعالیت‌های

^۱ فصل‌نامه اقتصادی اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۲۳-۹.

^۲ موسویان، ۱۳۸۰، ص ۱۹۲.

^۳ موسایی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۱.

^۴ سمینار بانکداری اسلامی، ۱۳۷۱، ص ۸۸.

^۵ فصل‌نامه اقتصاد اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۲۲.

^۶ سمینار بانکداری اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۲۱۱-۲۱۱.

اقتصادی است. هم‌چنان که منتقدان عملکرد نظام بانکی کنونی به درستی می‌گویند نص "قانون عملیات بانکی بدون بهره" و مضمون حقیقی آن در عمل تحقق پیدا نکرده است، اما علت این امر را نباید سستی "اعتقاد و اهتمام" مسئولان پولی و بانکی کشور دانست؛ زیرا اغلب این مسئولان و مشاوران آن‌ها خود در تنظیم و تدوین "قانون" به‌طور مستقیم و غیر مستقیم مشارکت داشتند. مورد تردید قرارداد دادن "اعتقاد و اهتمام" این افراد غیرمنصفانه و عاری از حقیقت است. اما حتی با فرض صحت این اتهامات باز این پرسش باقی خواهد بود که به چه علت "اعتقاد و اهتمام" این افراد به سستی گرائیده است؟ واقعیت این است که میل بانک‌ها به دوری جستن از مشارکت مستقیم ناشی از یک منطق بسیار قوی اقتصادی است و هر جای دنیا که "بانک‌های اسلامی" خواسته‌اند کار واقعاً بانکداری انجام دهند، چنین رفتاری را از خود بروز داده‌اند. لازم به تأکید است که روی آوردن بانک‌های اسلامی به شیوه فروش اقساطی، که نزدیک‌ترین و شبیه‌ترین عقد به شیوه عمل بانکداری متعارف است، منحصر به ایران نیست و در دیگر کشورها از جمله اردن و پاکستان نیز به روشنی قابل مشاهده است.^۱

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که در دنیای امروز، بازار پول به‌عنوان بازار وام سرمایه نقدی یک واقعیت غیر قابل انکار و یک ضرورت اقتصادی اجتناب‌ناپذیر است. کارکرد این بازار تعیین هزینه سرمایه نقدی (نرخ بهره) است، هزینه‌ای که بدون معلوم بودن آن تصمیم‌گیری‌های اقتصادی دچار اختلال می‌گردد. بازار پول به معنایی که گفته شد یک واقعیت ضروری در اقتصادهای کنونی است و با تصمیم‌های هنجاری نمی‌توان این واقعیت اقتصادی را از میان برداشت. نتیجه عملی چنین تصمیماتی علاوه بر تغییر شکل دادن ظاهری واقعیت و ایجاد شبهات جدی در حقیقت نظام بانکی، هزینه تامین وام در بازار پولی رسمی را افزایش داده و

^۱ در پاکستان اسلامی کردن نظام بانکداری از سال ۱۹۷۹ آغاز شد و تا ده سال پس از آن به رغم امکان استفاده از شیوه مشارکتی، بانک‌ها ترجیح می‌دادند ۸۰ درصد وام‌دهی‌های خود را از طریق فروش اقساطی انجام دهند. احمد النجار بانکدار مصری که مورد تمجید اقتصاددانان اسلامی به‌عنوان بنیان‌گذار اولین بانک اسلامی است، بانک‌های اسلامی موجود را "شکست هولناک" توصیف می‌کند و می‌گوید عملیات آن‌ها تنها به‌ظاهر متفاوت از بانک‌های متعارف است. تنها بخش ناچیزی از دارایی‌های بانک‌های اسلامی - معمولاً کمتر از ۵ درصد - شامل مشارکت در سود و زیان به معنای واقعی است.

موجب رونق گرفتن بازار غیر رسمی می‌گردد. به سخن دیگر، دو نوع هزینه اضافی از این طریق بر جامعه و نظام اقتصادی تحمیل می‌شود، یکی هزینه معنوی و اخلاقی و رواج شبهات مربوط به تزویر و رباکاری و دیگری بالا رفتن ناموجه هزینه پول به علت ممنوعیت رسمی بازار وام.

سرکوب سیاسی - اداری هر بازار رسمی ناگزیر به شکل‌گیری بازار غیر رسمی و بالا رفتن هزینه‌ها در آن می‌انجامد. این یک اصل شناخته شده در علم اقتصاد است که چنین تصمیم‌هایی تنها موجب بالا رفتن ریسک و در نتیجه افزایش قیمت‌ها می‌شود. البته درخصوص برخی کالاهای مضر و مخرب اقتصادی مانند مواد مخدر، این گونه تصمیم‌ها توجیه‌پذیر است زیرا بالا رفتن و محدود شدن مصرف در بازار غیر رسمی فایده اجتماعی دارد. اما همه کارشناس‌ها می‌دانند که تا زمانی که تقاضا وجود دارد هیچ بازاری را نمی‌توان به‌طور کامل سرکوب کرد، از این‌رو، اکیداً توصیه می‌کنند که در کنار ممنوعیت عرضه باید با انگیزه‌های تقاضا نیز مبارزه کرد تا به موفقیت‌های بیشتری در جهت محو بازار نائل آمد. بنابراین باید توجه داشت که تقاضای بازار اگر ناشی از ضرورت‌های اجتناب‌ناپذیر زندگی اجتماعی و اقتصادی باشد، از میان برداشتن این انگیزه‌ها یا کاستن از آن‌ها عملاً غیر ممکن است. "قانون عملیات بانکی بدون بهره" در کشور ما در واقع وام پولی را منحصر به قرض‌الحسنه کرده و هرگونه وام با بهره را که در بانکداری متعارف رایج است، ممنوع ساخته است. با توجه به این که قرض‌الحسنه طبق تعریف عملی خیرخواهانه بوده و از سوی وام‌دهنده فاقد قصد انتفاع و تجارت است، قیمت (تجاری) برای آن متصور نیست و مفهوم بازار پولی در خصوص آن بی معنا خواهد بود. به علاوه چون طبق قانون فوق‌الذکر هیچ‌کدام از عملیات بانکی به غیر از قرض‌الحسنه نمی‌تواند طبق عقد قرض صورت گیرد، می‌توان گفت که به لحاظ قانونی، بازار پولی در ایران ممنوع است. اما چون حسب ضرورت و به‌طور اجتناب‌ناپذیری تقاضا برای وام پولی وجود دارد، بیش از دو راه برای پاسخ دادن به آن قابل تصور نیست. یا باید ماهیت وام‌دهی را حفظ کرده و شکل ظاهری (حقوقی) آن را تغییر داد و یا شکل‌گیری بازار پولی غیر رسمی (غیر قانونی) را تحمل کرد. گرایش نظام بانکی به عقود با بازدهی ثابت به ویژه فروش اقساطی، که پیش از این به آن اشاره شد، در حقیقت حاکی

از راه حل اول و شکل‌گیری بازار غیر رسمی وام پولی به‌ویژه صندوق‌های قرض‌الحسنه‌ای که فعالیت بانکی انجام می‌دهند، حاکی از راه حل دوم است. علت آن که هر دو شیوه به موازات هم در اقتصاد ما توسعه یافته، این است که در طریق اول هزینه‌های معاملاتی اخذ وام مانند اتلاف وقت، انرژی و غیره در بوروکراسی نفس‌گیر بانکی در مواردی بسیار بالا است، از این‌رو، برخی متقاضیان ترجیح می‌دهند به شیوه دوم مشکلات خود را حل کنند. در هر صورت عملیات "دور زدن" قانون، هزینه پول را در نظام اقتصادی بالا برده و آن‌را ناکارآمدتر می‌سازد.

۲- تفاوت بهره بانکی و ربا

در آغاز این نوشته اشاره شد که ضرورت طراحی نظری و عملی بانکداری بدون بهره به‌عنوان جایگزینی برای بانکداری متعارف از این فرض اولیه ناشی شده است که بهره بانکی در اقتصادهای امروزی همان وضعیت و کارکرد ربای چهارده قرن پیش در صدر اسلام را دارد. به‌رغم شباهت ظاهری میان بهره بانکی و ربای محرم صدر اسلام، می‌توان نشان داد که این دو مفهوم به دو دستگاه معرفتی کاملاً متفاوتی تعلق دارند و یکسان انگاشتن آن‌ها یک خلط معرفت‌شناختی است. اگر درستی این ادعا را بپذیریم، دیگر دلیلی به جاری ساختن حکم ربا به بهره بانکی نخواهد بود و بهره بانکی به‌عنوان یک پدیده و مفهوم جدید، در صورت لزوم حکم جداگانه‌ای خواهد داشت. گرچه فقدان بانک به‌عنوان نهاد مالی و واسطه وجوه در عصر جاهلیت و صدر اسلام از بدیهیات تاریخی است، اما چون برخی حتی به همین بدیهیات نیز معترض، شده‌اند بهتر است استدلال خود را با توضیح بانک به‌عنوان یک پدیده و مفهوم جدید آغاز کنیم. برخلاف تصویری که در بسیاری از نوشته‌های منتقدان نظام بانکی متعارف ارائه می‌شود، بانکداری نوین از لحاظ تاریخی در تداوم و در طول پدیده رباخواری به‌وجود نیامد، بلکه مستقل از آن و در جهت نفی و نابودی آن در اروپا شکل گرفت. منشاء بانکداری نوین در اروپا، صرافی‌های بازارهای مکاره قرون وسطی بود و واژه بانک^۱ که در اصل به معنای نیمکت یا میز است برگرفته

^۱ bank

از جایگاه صراف‌ها در این بازارها است. صراف‌های ایتالیایی که برای اولین بار عنوان بانکدار بر خود نهادند با گسترش فعالیت‌های خود به سپرده‌پذیری و وام‌دهی، مؤسسات کاملاً جدیدی را پدید آوردند که سابق بر آن وجود نداشتند.^۱ این مؤسسات به نیازها و ضرورت‌های اقتصادی و تجاری جدید از طریق جمع‌آوری پس‌اندازهای مردمی و هدایت آن‌ها در جهت گسترش فعالیت‌های تولیدی پاسخ می‌دادند، علاوه بر آن به فعالیت کاملاً بدیهی می‌پرداختند که همان خلق پول اعتباری است. هم‌چنان که مارکس در جلد سوم کتاب “سرمایه” می‌نویسد، توسعه مؤسسات جدید بانکی عکس‌العملی علیه وام ربوی و رباخواری بود. این مؤسسات جدید، انحصار سرمایه ربوی را با عرضه وسیع ذخیره‌های پولی درهم شکستند و با ایجاد پول اعتباری، انحصار فلزات قیمتی را به‌عنوان تنها شکل پول از بین بردند.^۲ ایجاد نظام بانکی متشکل و “بانک انگلستان” در اواخر قرن هفدهم، اعلان جنگی بود علیه “زرگرها” و وام‌دهندگان ربوی. هواداران و سازمان‌دهندگان نظام اعتباری و بانکی جدید، رباخواران را بالای جان ملت و بدتر از دشمنان خارجی می‌دانستند.^۳ واقعیت این است که جوامع مسیحی نیز همانند جوامع اسلامی ربا را همیشه به‌عنوان یک پدیده مذموم و ظالمانه محکوم کرده‌اند با این تفاوت که آن‌ها با رشد مؤسسات بانکی و اعتباری در درون نظام اقتصادی خود، میان بهره بانکی و ربا تفکیک قائل شده‌اند. با شکل‌گیری بانکداری جدید یک بازار متشکل رقابتی برای سرمایه نقدی (پول) به‌وجود آمد که در آن قیمت این عامل تولیدی مهم، فارغ از هر گونه اراده خاص و انحصار، برحسب عرضه و تقاضای پول و نیز سایر شرایط اقتصادی تأثیرگذار معین می‌شد. این قیمت (نرخ بهره) مانند قیمت هر منبع کمیاب دیگری در بازار رقابتی، نقش تعیین‌کننده‌ای در هدایت تصمیم‌های اقتصادی و تخصیص بهینه منابع دارد. واضح است که بهره بانکی با این اوصاف نه‌تنها ظالمانه نیست و موجب به‌هم خوردن نظم و انسجام اجتماعی و اقتصادی نمی‌گردد، بلکه پدیده‌ای ضروری و مفید در نظام‌های اقتصادی رقابتی جدید است، حال آن‌که ربا وضع دیگری داشت

^۱ Fourguin, 1977, 370

^۲ Marx, 1968, 1277

^۳ Macaulay, 1989. 665

یعنی به علت فقدان بازارهای رقابتی، نرخ آن به‌طور انحصاری از سوی وام‌دهنده به وام‌گیرنده تحمیل می‌شد. به‌علاوه این‌که، به علت نبودن بازارهای رقابتی متشکل، به هیچ وجه نمی‌توانست نقش مهم اطلاع‌رسانی را در کل نظام اقتصادی داشته باشد. به همین علت در اندیشه اروپاییان، رفته رفته به‌عنوان پدیده‌ای متعلق به دنیای دیگر که دوران آن گذشته است تلقی می‌شد، و همانندسازی میان این بازمانده مذموم دنیای کهن و پدیده مدرن بهره بانکی که کارکرد متفاوت و مفیدی داشت دیگر صورت نمی‌گرفت.

آنچه که در این اشاره کوتاه به تاریخچه پیدایش بانکداری در اروپا باید مورد تأکید قرار گیرد این است که با فراگیرشدن نظام اقتصادی مبتنی بر بازارهای رقابتی و در چارچوب آن و برحسب نیازهای آن بود که بانکداری و سیستم‌های اعتباری مدرن شکل گرفتند. ضرورت وجود بانک‌ها به‌عنوان مؤسسات جدید واسطه وجوه ناشی از توسعه بازارهای پولی خود نتیجه فراگیر شدن اقتصاد بازار و رسوخ و سلطه آن بر همه زوایای زندگی اقتصادی مدرن است. بنابراین، سخن گفتن از "بانکداری" در دنیای کهن که در اقتصادهای سنتی کشاورزی آن‌ها، بازارها نقش ناچیز و حاشیه‌ای داشتند، مسامحه در کلام و فاقد مبنای علمی است. از این واقعیت که در برخی جوامع کهن، مردم اموال خود را به معبد‌ها می‌سپردند و کاهنان از قبل این اموال وام‌دهی ربوی می‌کردند، به‌هیچ وجه وجود بانکداری در دنیای کهن را نمی‌توان نتیجه گرفت. به‌رغم شباهت ظاهری میان رفتار معبد کهن و بانک جدید، تفاوت ماهوی میان نقش، اهمیت و کارکرد آن‌ها وجود دارد. نقش حاشیه‌ای و ناچیز وجوه نقدی در اقتصادهای معیشتی و کشاورزی دنیای کهن که در آن‌ها تصور بازارهای پولی متشکل غیر ممکن است با نقش و اهمیت گردش وجوه نقدی در اقتصادهای مدرن مبتنی بر نظام بازار که در آن‌ها تصور فقدان بازارهای پولی متشکل غیر ممکن است، قابل مقایسه نیست چه برسد به این‌که آن‌ها را همانند بدانیم. اینکه در دوران جاهلیت کسانی بودند که از یک طرف قرض با بهره می‌گرفتند و از طرف دیگر آن را با بهره بیشتری قرض می‌دادند و تنها منبع درآمدشان همین بود، نمی‌توان این نتیجه را گرفت که

“گروهی در زمان جاهلیت (قبل از اسلام) همانند بانک‌های امروزی عمل می‌کردند^۱“. شباهت ظاهری میان فعالیت‌های “گروهی از مردم” در عصر جاهلیت با بانکداری امروزی نباید به القای این شبهه بیانجامد که فعالیت‌های بانکی در آن زمان رواج داشت و مفاهیم آن در جامعه شناخته شده بود. این گونه القای شبهات، همان گونه که جای دیگری اشاره کرده‌ایم، ناشی از اشتباهات فاحش معرفت شناختی است^۲.

مفاهیم، به ویژه مفاهیم علمی در چارچوب دستگاه‌های مفهومی خاص خود باید فهمیده شده و مورد تفسیر قرار گیرند. منظور از اشتباهات معرفت شناختی عبارت است از خلط میان مفاهیم متعلق به دو دستگاه فکری متفاوت به علت اشتراک لفظی یا شباهت ظاهری میان آن‌ها. بهره بانکی بدون تصور نظام بانکی و این خود بدون فرض وجود بازار پولی و اساساً نظام اقتصادی متشکل از بازارها غیرقابل تصور است. کدام مورخ جدی اقتصاد تاکنون توانسته این ادعا را مطرح کند که ربای دنیای قدیم و عصر جاهلیت (پیش از اسلام) پدیده‌ای متعلق به نظام بانکداری، بازار پولی و کلاً نظام اقتصادی مبتنی بر بازار رقابتی بوده است؟ این ادعا که بهره بانکی همان ربا است نمی‌تواند صرفاً متکی به شباهت ظاهری و لفظی باشد. برای اثبات این ادعا باید نشان داد که کارکرد و مفهوم بهره بانکی در اقتصادهای مدرن، اساساً همانند همان کارکرد و مفهومی است که ربا در جوامع باستانی و عصر جاهلیت داشته است. بهره بانکی در اقتصادهای امروزی قیمت دارایی نقدی در بازار پولی است و مستقل از اراده خاص عرضه‌کنندگان و تقاضاکنندگان معین می‌گردد. این نرخ گویای هزینه به کار گرفتن سرمایه نقدی است که بدون معلوم بودن آن تصمیم‌گیری عقلایی در خصوص شیوه‌های تولیدی (هزینه توابع تولیدی) و در نتیجه تخصیص بهینه منابع ناممکن است. تصور عمومی اهل علم و عوام (عرف رایج) از بهره بانکی ناظر بر تحمیلی و ظالمانه بودن آن نیست، بهره بانکی قیمت منبع کمیابی تلقی می‌شود که استفاده از آن مستلزم پرداخت هزینه است و ظلم و اکراه در آن جایی ندارد. آیا ربا نیز از چنین

^۱ موسویان، ۷۷-۱۳۷۶، ص ۴۵۳.

^۲ غنی‌نژاد، ۱۳۷۷، ۳۴۳-۳۲۷.

منزلی در واقعیت و اندیشه جوامع قدیمی برخوردار بود؟ آیا چاقویی که در شرایط معین صرفاً به منظور قتل، غارت و ظلم به کار می‌رود، دارای همان شأن و منزلتی است که در دست یک جراح متبحر که جان بیماران را نجات می‌دهد؟ آیا به صرف اینکه هر دو چاقو است مشمول یک حکم اخلاقی و ارزشی می‌شوند؟ آن‌ها که تعریف صرفاً صوری از ربا می‌کنند و مضمون واقعی آن را در نظر نمی‌گیرند، مرتکب چنین اشتباهی می‌شوند.

گرچه ما به درستی استدلال‌های پیش‌بینی خود مبنی بر تفاوت ماهوی ربا و بهره بانکی از جهت تحلیل مفاهیم (معرفت‌شناسی) اصرار داریم و پاسخ‌های انتقادی به آن‌ها را قانع‌کننده نمی‌دانیم^۱، اما به لحاظ اجتناب از اطالۀ کلام از تکرار آن‌ها خودداری می‌ورزیم و تنها برای روشن شدن بحث از زاویه‌ای دیگر، به طرح نکاتی در مورد مسأله کنز و تحریم آن در اسلام می‌پردازیم. پرداختن به موضوع کنز از این جهت اهمیت دارد که می‌تواند روشن‌گر جنبه‌های مهمی از نظام پولی دوران قدیم و تفاوت اساسی آن با سیستم پولی دوران جدید باشد، تفاوتی که غفلت از آن برخی از طرفداران و طراحان بانکداری اسلامی را به داوری نادرست واداشته است. هم‌چنان‌که اسناد و بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد، پول رایج در عصر جاهلیت و سپس زمان ظهور اسلام، پول کالایی فلزی (سکه) و عمدتاً دینار رومی (طلا) و درهم ایرانی (نقره) بوده است. «بعد از ظهور اسلام و فتح کشورهای مجاور توسط مسلمین، تا مدت زیادی - قرن سوم و به نقلی تا قرن پنجم هجری - سیستم پولی مناطق به همان حال سابق باقی ماند و مسلمانان نسبت به تغییر آن اقدام مهمی انجام ندادند»^۲. گرچه برخی از مورخان از وجود اسناد تجاری مانند حواله و رسید و رد و بدل شدن آن میان تجار خبر داده‌اند، اما هیچ قرینه و شاهی برای این‌که این اسناد به پول رایج یا پول اعتباری تبدیل شده باشند، وجود ندارد. آن‌هایی هم که از این اسناد به اشتباه و مسامحه به‌عنوان پول اعتباری یاد کرده‌اند، در عین حال تأکید بر این

^۱ مجموعه این استدلال‌ها و پاسخ‌های انتقادی به آن‌ها در مجله «نقد و نظر» از شماره ۱۲ (پاییز ۱۳۷۶) تا شماره ۱۸ (بهار ۱۳۷۸) آمده است.

^۲ دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵، ص ۱۵۳.

واقعیت داشته‌اند که "دامنه گسترش این اسناد از عده‌ای تاجر تجاوز نمی‌کرد".^۱ بنابراین در شرایطی که مبادلات تجاری اساساً با سکه‌های طلا و نقره صورت می‌گرفت، اگر مقدار این سکه‌های در گردش به هر دلیلی نقصان می‌یافتند، امر تجارت دچار اختلال می‌شد. این نقصان به دو طریق ممکن بود اتفاق افتد: یکی کنز سکه‌ها یعنی امتناع از هزینه کردن آن‌ها (پس‌انداز پول) و دیگری ذوب سکه‌ها و تبدیل آن‌ها به کالای غیر پولی. هر دو گروه این اعمال به شدت تقبیح و محکوم می‌شد. "بعضی مردم به خاطر اغراض خاصی، سکه‌های مسکوک را می‌شکستند و تبدیل به طلای غیر مسکوک می‌کردند، که اسم آن را "قراضه" می‌گفتند. این عمل باعث خارج شدن تعدادی از سکه‌ها، از جریان معاملات می‌گشت. خلفا جلو این کار را می‌گرفتند و هرکس مرتکب چنین کاری می‌شد، انگشتان یا دست او را قطع می‌کردند. ماوردی در "الاحکام السلطانیة" روایتی نقل می‌کند که رسول الله (ص) مردم را از شکستن سکه‌های جاری در میان مسلمین نهی نمودند. علما گفته‌اند منظور رسول الله (ص) این بود که سکه‌های رایج در بین مسلمانان را تبدیل به ظروف و زینت آلات نکنند، تا مسلمین با کمبود پول رایج مواجه نشوند".^۲

به نظر می‌رسد که علت اصلی تحریم کنز (آیه‌های ۳۴ و ۳۵ سوره توبه) همین مسأله کم شدن مقدار مسکوکات در گردش و زیانی است که از این جهت به تجارت و معیشت مردم وارد می‌شود. علامه طباطبای در توضیح مفهوم کنز در این آیه‌ها می‌نویسند، "پس در همه موارد استعمال این کلمه، یک معنا نهفته است و آن نگهداری و ذخیره مال و خودداری از این است که در میان مردم جریان پیدا کند و زیاده‌تر شود و انتفاع از آن عمومی‌تر گردد، یکی از آن با دادنش منتفع شود، و دیگری با گرفتن آن و سومی با عمل کردن روی آن. کنز و ذخیره کردن مال، در سابق به صورت دفینه کردن آن صورت می‌گرفته چون بانک و مخازن عمومی در کار نبوده، مردم ناگزیر می‌شدند برای آن که سوء قصدی به آن نشود آن را در زمین دفن کنند".^۳ واقعیت این است که اگر پول در یک اقتصادی منحصر به مسکوکات فلزی باشد، پس انداز پولی به یک

^۱ صدر، ۱۳۷۵، ص ۱۵۰.^۲ دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵، صص ۱۹۰-۱۸۹.^۳ طباطبایی، جلد ۹، صص ۳۳۳-۳۳۲.

معضل تبدیل می‌شود؛ زیرا عملاً مقدار مسکوکات در گردش را، که عمده‌ترین وسیله تجارت هستند، دچار نقصان می‌سازد. آیت اله سید محمد باقر صدر در بیان علت تحریم کنز می‌نویسند، "هنگامی که پول وسیله گنج یا ثروت‌اندوزی شود و فروشنده گندم، گندمش را به پولی بفروشد که آن را ذخیره کند و از آن پول دیگر پنبه خریداری نکند، معنی این عمل اینست که پنبه یا به تعبیر کلی‌تر، جزئی از تولید کل جامعه باید از ورود به بازار عاجز گرد".^۱ همین معضل اندوختن یا پس‌انداز کردن ثروت به شکل پول در اقتصاد صدر اسلام و تحریم کنز، که عملاً به معنای تحریم پس‌انداز پولی درازمدت در اقتصاد مبتنی بر پول صرفاً کالایی است، برخی طرفداران بانکداری اسلامی را به این اشتباه انداخته است که گویا در اسلام پول نمی‌تواند وسیله ذخیره ارزش باشد و اندیشمندان مسلمان در صدر اسلام، چنین کارکردی را برای پول نفی می‌کردند.^۲ ما پیش از این اشاره کردیم که تصور پول به عنوان معادل عمومی کالاها (داری نقدی) دربرگیرنده مفهوم ذخیره ارزش است و این دو مفهوم از هم تفکیک ناپذیرند. خلط مفهومی کنز و ذخیره ارزش بودن پول نکته‌ای است که حتی از دید برخی مدافعان اقتصاد اسلامی پنهان نمانده است: "برخی تصور کرده‌اند که مشخصه سوم یعنی ذخیره ارزش برای پول از نظر اقتصاد اسلامی قابل قبول نیست؛ و نباید وظیفه ذخیره ارزش بودن برای پول در اقتصاد اسلامی مطرح ساخت. با این استدلال که اسلام کنز پول را مجاز نشمرده، از آن نهی کرده و بر کنز پول زکات وضع نموده است. این نظریه نتیجه برداشت نادرست از دو مفهوم ذخیره ارزش و کنز است".^۳ از نظر نویسندگان فوق، آنچه در اسلام نهی شده است، کد گذاردن پول و خارج کردن آن از جریان مبادلات است. اما آنچه که این نویسندگان، همانند بسیاری دیگر، از آن غفلت می‌کنند یا به آن نمی‌پردازند، معضل کنز و رابطه آن با پس‌انداز پولی است.

پیش از این اشاره شد که اگر پول رایج در یک نظام اقتصادی منحصر به پول کالایی (مسکوکات فلزی) باشد، پس‌انداز پولی عملاً شکل کنز به خود گرفته و موجب اختلال در

^۱ صدر، ۱۳۵۸، ص ۲۴.

^۲ میر آخور، ۱۳۷۲، ص ۱۷۵.

^۳ میرجلیلی و نظری، ۱۳۷۳، ص ۳۲۷.

فعالیت‌های تجاری و در نتیجه زیان اجتماعی و اقتصادی می‌گردد. بنابراین در شرایط خاص چنین نظام‌های اقتصادی است که پس انداز پولی مسأله‌ساز می‌شود و گرنه پس‌انداز به‌طور کلی نه تنها امر مذمومی نیست، بلکه همان‌طور که هر عقل سلیمی تصدیق می‌کند، منشاء سرمایه‌گذاری، تولید ثروت بیشتر و رشد اقتصادی است. علامه طباطبایی در تفسیر خود به‌روشنی توضیح می‌دهند که منظور از تحریم کنز، علاوه بر جلوگیری از نقصان یافتن مال (پول) و انتفاع عمومی از آن، توصیه به انفاق در راه خدا و نیز پنهان نداشتن مال از "نظر زمامدار اجتماع" است: "پس نهی آیه شریفه، نهی از داشتن پول نیست بلکه نهی از حبس آن است، چون اسلام مالکیت اشخاص را از حیث کمیت محدود نکرده و حتی اگر شخص مفروض هزارها برابر آن دفینه ثروت می‌داشت ولی آن را حبس نمی‌کرد، بلکه آن را در معرض جریان قرار می‌داد، اسلام هیچ عتابی به او نداشت. چون با جریان ثروت او، هم خود او استفاده می‌کرد و هم دیگران از آن بهره‌مند می‌شدند، و در حین این‌که در راه خدا انفاق نمی‌کرد خائن به خدا و رسول خدا به‌شمار نمی‌رفت زیرا ثروت خود را در مرای و منظر همه قرار داده بود؛ به‌طوری‌که اگر زمامدار مسلمین احتیاج ضروری پیدا می‌کرد می‌توانست به او بگوید فلان مقدار در راه خدا انفاق کند".^۱

حال اگر نظام پولی جوامع امروزی را بررسی کنیم، پی می‌بریم که با شکل گرفتن بانکداری، رواج پول اعتباری و از میان رفتن سیستم منحصر به پول کالایی، کنز پول به معنای قدیم کلمه موضوعیت خود را از دست داده است. نظام بانکی در اقتصادهای مدرن، امکان پس‌انداز پولی را بدون ایجاد نقصان و اختلال در گردش پولی فراهم آورده است، به‌علاوه این‌که درآمد و ثروت نقدی را در "مرای و منظر زمامداران" قرار داده است. امروزه، حتی بانک‌های اسلامی، مردم را تشویق به پس‌انداز پولی می‌کنند و به آن‌ها برای انجام این کار جایزه می‌دهند، بدون این‌که کوچک‌ترین شبهه‌ای درباره کنز بودن این‌گونه پس‌اندازها ایجاد شود. این واقعیت نشان‌دهنده تفاوت کیفی میان دو نظام قدیم و جدید پولی است. اگر بدون توجه به ساختار و کارکرد دو نظام اقتصادی و پولی متفاوت، به یک تعریف صرفاً صوری و انتزاعی اکتفا می‌کردیم؛

مثلاً "امتناع از هزینه کردن پول نقد و اندوختن آن" را کنز می دانستیم، در این صورت کلیه حساب های پس انداز مردم در بانک ها را محصول کنز به شمار می آوردیم! تعریف های صوری و بریده از دستگاه های مفهومی که در چارچوب آن ها معنی پیدا می کنند، آفت اندیشه و منشأ اشتباهات معرفت شناختی است. کنز در آن دستگاه مفهومی معنی دار است که نظام پولی منحصرأ کالایی است. در دستگاه مفهومی مدرن که نظام پولی فاقد چنین خصلتی است، اصرار بر تعریف صوری کنز به نتایج پوچ و واهی منتهی خواهد شد. داستان صوری اندیشیدن و ظاهری دیدن، بسیار درازدامن تر از آن است که به توان تصور کرد. نشان دادن تفاوت های مفهومی و آفت اندیشه صوری در همه موارد به آسانی و روشنی مفهوم کنز نیست.

به نظر می رسد که بسیاری از سوء تفاهم ها و اشتباهات مربوط به خلط ربا و بهره بانکی ریشه در تعریف صوری و انتزاعی ربا داشته باشد. منظور از چنین تعریفی این است که مفهومی را مستقل از دستگاه فکری که به آن تعلق دارد و فارغ از معنای انضمامی آن توصیف کنند. به عنوان نمونه ای از این نوع تعریف ها، به کنز اشاره شد که البته مورد مهم تر و پیچیده تر آن تعریف ربا است. واقع امر این است که اندیشمندان اسلامی، به ویژه معاصران، هر جا که از ربا و تحریم دینی آن سخن گفته اند اغلب به دلایل تحریم نیز تأکید کرده اند؛ زیرا شدت لحن تحریم در آیات قرآنی و روایات به حدی است که انسان را به فکر فرو می برد. "چگونه است که اگر فردی یک درهم از دیگری بدزدد، گناهش از گناه کسی که قرض دهد و در برابر آن، یک درهم ربا بگیرد کمتر است؟ چرا ربا گرفتن موجب می شود خداوند و رسولش به انسان اعلان جنگ دهند؟ و سرانجام چرا گناه ربا از گناه زنا با محارم در خانه خدا بیشتر است؟^۱ واضح است که این توصیف، علت تحریم باید مسأله ای فراتر از یک ستم شخصی مانند دزدی باشد: "ربا به دلیل ستمی که بر جامعه تحمیل می کند، حرام است"^۲. طبق احادیثی که از امامان معصوم نقل شده، علت تحریم ربا این است که مردم از اقدام به معروف امتناع نکنند، از تجارت ها و

^۱ میرمعزی، ۱۳۸۰، ص ۱۷۹^۲ میرمعزی، ۱۳۸۰، ص ۱۷۹

فعالیت‌های مورد نیاز عموم روی نگردانند و اموال تلف نشود^۱ بنابراین ربا عملی است که به ظلم، فساد و اخلال در روابط میان انسان‌ها می‌انجامد. تعریف‌های صوری از ربا که در حقیقت بیان حقوقی (فقهی) در چاقوب واقعیات عرفی یک جامعه معین است، الزاماً در برگیرنده این معنای ظلم، فساد و اخلال نیست. مثلاً ربای قرضی را معمولاً اینگونه تعریف کرده‌اند: "هرگونه اشتراط زیاده در قرض" و یا "هر قرضی که منفعتی را جلب کند". واضح است که برای درک حکم، به این تعریف‌های انتزاعی نمی‌توان اکتفا کرد و باید به شرایط تاریخی- انضمامی که این حکم در آن جاری شده و دستگاه مفهومی حاکم بر آن رجوع نمود.

رباخواری در عصر جاهلیت و در آستانه ظهور اسلام در میان ثروتمندان مکه بسیار رواج داشت و رباخواران با بی‌رحمی تمام بدهکاران را وادار به پرداخت نرخ‌های چهل تا صد درصد می‌کردند. "سنگدلی ربا خواران به جایی رسید که بدهکاران خود را وادار می‌نمودند تا زنان و دختران خویش را به کارهای زشت وادار سازند و از این راه برای شوهر یا پدر خود پولی فراهم آورند تا وی بتواند از قرض روزافزون خود اندکی بکاهد و بار خویش را سبک سازد و ناگزیر نشود که مانند دیگران سر به بیابان گذارد یا در جرگه رهنان درآید، یا طوق بندگی به گردن نهد... این مردم سنگدل [رباخواران] آسوده نشستند تا درویشان و مستمندان و رنجبران کوشش کنند و آزار کشند و مال فراهم آرند و به این مفتخوران تحویل دهند. از این رو، کم کم حس کار و ملکه نشاط در آنان رو به ضعف گذاشت و حکم آنان در پیکر جامعه عربی مانند گیاه‌های هرزه و جانوان طفیلی و انگل شد که از خون دیگران ارتزاق می‌کنند...".^۲ آنچه از این گزارش تاریخی و گزارش‌های نظیر آن برمی‌آید، این است که شیوع قرض ربوی از یک طرف بدهکار را از پای در می‌آورد و خود و کسانش را برده طلبکار می‌کرد^۳ و از طرف دیگر حس کار و تلاش را در رباخواران از بین می‌برد و آن‌ها را به انگل‌های جامعه تبدیل می‌نمود. قرض با شرط زیاده یا قرضی که متضمن منفعت است، تنها در ساختار و ساز و کار اقتصادی اجتماعی معینی

^۱ میرمعزی، ۱۳۸۰، صص ۱۸۳-۱۸۰.

^۲ شهابی خراسانی، ۱۳۴۰، صص ۳۶۴-۳۶۳.

^۳ زرین کوب، ۱۳۷۶، ص ۱۵.

است که می‌تواند به رباخواری یا اوصاف فوق و نتایج اسفبار انسانی منتهی شود. فقدان بازار پولی متشکل و رقابتی و در نتیجه ایجاد موقعیت انحصاری برای وام‌دهندگان از یک سو و فقدان نظام حقوقی فراگیر که بتواند از شأن انسانی افراد حمایت کند از سوی دیگر، شرایط لازم برای تبدیل "قرض با شرط زیاده" به قرض ربوی با ویژگی‌های عصر جاهلیت (به توصیف فوق) است. تجربه تاریخی دوران جدید نشان می‌دهد که در جوامعی که بازار پولی متشکل و رقابتی است امکان اجحاف وام‌دهندگان به وام‌گیرندگان از طریق تحمیل نرخ‌های غیر متعارف وجود ندارد، به‌علاوه این که چتر حمایتی نظام حقوقی، مانع سوءاستفاده طلبکاران از بدهکاران می‌گردد. به‌سخن دیگر، "قرض با شرط زیاده" را نمی‌توان در همه شرایط انضمامی و ساختارهای متفاوت اقتصادی - اجتماعی، دارای همان نتایجی دانست که ربای قرضی در وضعیت اقتصادی - اجتماعی عصر جاهلیت داشته است.

به‌نظر می‌رسد که به علت همین شرایط انضمامی متفاوت است که موضوع "حیله‌های ربا" برای گریز از منع شرعی، از گذشته‌های دور در میان مسلمانان مطرح شده است. به‌عنوان مثال، "در کتاب لمعه" در فصل هشتم از کتاب "متاجر"، پس از تعریف کوتاهی از ربا به استثنائات و مواردی که مشمول حکم نمی‌گردد، اشاره می‌شود. اکثر این موارد مربوط به ربای معاملی است، اما مواردی از قرض هم در عین حال آمده است.^۱ درباره شیوه‌های گریز از منع شرعی یا "حیله‌های ربا"، درستی یا نادرستی آن‌ها، میان فقها و اندیشمندان اسلامی در موارد مختلف اختلاف نظر وجود دارد. اما شاید آن‌چه که از این اختلاف نظرهای موردی مهم‌تر است توجه به این نکته است که اساساً چه ضرورتی موجب شکل‌گیری "حیله‌های ربا" شده است؟ حیله‌هایی که به قولی "به‌گونه‌ای گسترده در میان مسلمانان مورد عمل بوده است".^۲ و از این‌رو موضوع مباحث فقهی قرار گرفته است. فرضیه ما این است که جوامع مسلمان زمانی که در مسیر تحولات تاریخی، اجتماعی و اقتصادی در شرایط انضمامی متفاوتی قرار می‌گرفتند؛ به‌طوری‌که

^۱ شهید اول، ۱۳۸۱، صص ۲۲۱-۲۲۲

^۲ کاشانی، ۱۳۷۶، ص ۸۵

در مواردی، "قرض مشروط به زیاده"، آثار تباه کننده "قرض ربوی" زمان تشریع را نداشته و یا حتی مفید به حال مسلمانان بوده است، به فکر چاره‌جویی برخاسته و راه‌های گریز از منع شرعی را جستجو کرده‌اند. به سخن دیگر، زمانی که واقعیت انضمامی با شرایطی که در آن تعریف انتزاعی صورت گرفته، تطبیق نداشته است، راه‌های خروج از این بن بست به صورت "حیله ربا" بروز کرده است.

اغلب اندیشمندان معاصر اسلامی که به موضوعات اقتصادی پرداخته‌اند بانکداری متعارف را ربوی تلقی کرده‌اند و حیل‌های ربا را به‌ویژه در خصوص ربای قرضی مردود دانسته‌اند. طبق نظر شهید مطهری، "از قرآن مجید استفاده می‌شود که ملاک حرمت ربا ظلم است لا تظلمون و لا تظلمون. و روشن است که این ظلم چیزی جز ظلم رباگیرنده بر ربادهنده (در این که زیاده‌تر از اصل مال خود می‌گیرد) نیست... و چون با حیل‌های ربا این ظلم برداشته نمی‌شود؛ زیرا ماهیت عمل از لحاظ اقتصادی فرق نمی‌کند، لذا به‌طور قطع این حیل‌ها صحیح نیست".^۱ ایشان تأکید بر این دارند که حیله زمانی از نظر شرعی جایز است که به صورت خروج از موضوعی به موضوع دیگر باشد و غرض شارع نقض نشود.^۲ به نظر می‌رسد که شهید مطهری چون غرض شارع را از تحریم ربا، جلوگیری از ظلم می‌داند و چون ربای معاملی همیشه و الزاماً به ظلم منتهی نمی‌شود؛ از این رو، احتمال داده‌اند که حرمت ربای معاملی به واسطه حفظ حریم ربای قرضی باشد.^۳

نظر دیگری که در این خصوص مطرح شده است این است که، "راه چاره در ربای معاملی باز است و فرار از آن ممکن می‌باشد، زیرا تحریم آن امری تعبدی است و فقط آن‌جا که مفاد ادله صدق کند تحقیق می‌یابد.... ادله حرمت در ربای معاملی، فقط شکل خاص و مورد معینی را شامل می‌شود و تحریم آن متوجه نکته‌ای نیست که هر جا حاصل شود، حرمت نیز ثابت باشد. با این توضیحات، آشکار است که هیچ‌گونه تناقضی و تعارضی بین ادله حرمت ربای معاملی

^۱ مطهری، ۱۳۷۶، ص ۲۳۷.

^۲ مطهری، ۱۳۷۶، صص ۲۱۲ و ۲۳۹ و ۲۷۰.

^۳ مطهری، ۱۳۷۶، ص ۲۶۴.

و روایاتی که حيله در آن را توجيه و توصيه و تجويز می‌کند، وجود ندارد^۱. منظور نویسنده این است که "حرمت ربای معاملی تعبدی محض است" و نکته‌ای عقلانی وجود ندارد که این حرمت متوجه آن باشد، در حالی که "حرمت ربای قرضی" چنین نیست و نکته‌ای عقلایی در آن وجود دارد که حاکی از غرض شارع است. بنابراین "اگر حرمت ربای قرضی تعبدی محض نباشد و به نکته‌ای تعلق گرفته باشد که در هر مورد محقق شود، حرمت نیز ثابت گردید.... حيله در ربای قرضی جایز نخواهد بود"^۲. ما "نکته تحریم ربای قرضی" کدام است؟ نویسنده نکته‌سنج ما بر این عقیده است که "برای قضاوت در این مورد باید حقیقت ربای قرضی را مورد بررسی قرارداد و خصلت‌های آن را شناسایی کرد تا معلوم شود نهی به کدام یک از آن‌ها تعلق گرفته است؟"^۳ وی در پاسخ به این سؤال می‌نویسد: "در ربای قرضی - یعنی قرض به شرط منفعت - ما با دو امر مواجه هستیم: الف - سود مزبور، به زمان تعلق می‌گیرد، یعنی شخص قرض دهنده در ازای مدت زمانی که مالش در اختیار قرض‌گیرنده است از او سود می‌گیرد. ب - سود تضمینی است و احتمال ضرر یا اضمحلال مال در آن وجود ندارد. برخی خصلت سومی را نیز به این دو افزوده‌اند: ج - سود مربوط به پول است که جزء کالاها محسوب نمی‌شود"^۴. نویسنده در ادامه توضیح می‌دهد که مورد سوم (ج) ناشی از غفلت از اشکال قدیمی ربا است و وارد در بحث نیست، و ویژگی دوم (ب) به اولی برمی‌گردد یعنی به علت این که زمان عنصر غیرقابل انفکاک از قرض است، سود حاصل از آن قطعی و مسلم خواهد بود. در نتیجه، تنها نکته تحریم که باقی می‌ماند مورد اول (الف) است که نویسنده آن را با عبارت "سودآوری سرمایه خارج از جریان در طول زمان" بیان می‌کند. اما نویسنده توضیح نمی‌دهد که کدام نکته عقلایی در نفی عبارت اخیر وجود دارد؟ به علاوه این که به قول خود ایشان، بسیاری از فقهای بزرگ به قاعدة الاجل قسط من الثمن^۵ در

^۱ هادوی تهرانی، ۱۳۷۵، ص ۶۱

^۲ هادوی تهرانی، ۱۳۷۵، ص ۷۰.

^۳ هادوی تهرانی، ۱۳۷۵، ص ۷۰.

^۴ هادوی تهرانی، ۱۳۷۵، ص ۷۰.

^۵ همانجا، ص ۷۰.

^۶ همانجا، ص ۷۰.

^۷ همانجا، ص ۷۰.

طی سالیان متمادی استناد کرده‌اند^۱. ارزش تجاری زمان که این قاعده ناظر بر آن است اصل پذیرفته شده در عرف تجاری و نیز نظریه‌های علم اقتصاد است. نفی این اصل به معنای نفی عقلانیت در عمل و نظر است. هیچ تاجری نمی‌تواند معامله نقد و نسیه را یکسان تلقی کند در غیر این صورت تجارت او دوام نمی‌آورد. از لحاظ نظری نیز، زمان چاره‌ناپذیرترین منبع کمیابی است که انسان در اختیار دارد، چگونه ممکن است که چنین منبعی در تجارت فاقد ارزش تلقی شود؟

واقعیت این است که تعبیر ربای قرضی به "سودآوری سرمایه خارج از جریان در طول زمان" همانند تعاریف اولیه یعنی "شرط زیاده در قرض" و "قرض به شرط منفعت"، درحقیقت تعریفی انتزاعی و فاقد مضمون مشخصی است که از آن بتوان به خودی خود، ظلم، فساد و امتناع از کار خیر را در همه جوامع و همه شرایط نتیجه گرفت. در چارچوب هرگونه تعریف انتزاعی، حکم تحریم نهایتاً و ناگزیر تعبدی تلقی خواهد شد؛ زیرا رابطه عمل مورد تحریم و نتایج آن، حاضر در تعریف نیست. بنابراین برای پذیرفتن این ادعا که حکم تحریم صرفاً تعبدی نیست، لازم است که رابطه علی میان موضوع مورد تحریم و نتایجی که ملاک آن تلقی شده است، با دلایل عقلایی نشان داده شود. مثلاً اگر ملاک تحریم ربا را ظلم می‌دانیم، برای اثبات این ادعا که بهره بانکی همان ربا است باید ظالمانه بودن بانکداری متعارف را- که مبتنی بر بهره پول است- با دلایل منطقی نشان دهیم. هیچ عاقلی نیست که نپذیرد در نظام اقتصادی عصر جاهلیت و ظهور اسلام، قرض ربوی عملی ظالمانه و موجب فساد و انحطاط بود، اما بسیاری از عقلا هستند که نه تنها بانکداری متعارف را ظالمانه نمی‌دانند بلکه معتقدند که وجود آن در نظام‌های اقتصادی امروزی- که ساختار و کارکردی کاملاً متفاوت با نظام عصر جاهلیت دارد- برای تأمین آسایش و رونق زندگی اقتصادی مردم، ضرورتی گریزناپذیر است.

ممکن است برخی این خرده را بر استدلال‌های ما بگیرند که هر قاعده حقوقی (فقهی) مانند هر تعریف مفهومی، ناگزیر به درجاتی کم و بیش انتزاعی است. بنابراین انتقاد ما به تعریف

^۱ هادوی تهرانی، ۱۳۷۵، ص ۷۱.

انتزاعی و فاقد مضمون مشخص (انضمامی) در خصوص ربا چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ آیا اساساً می‌توان تعریفی از ربا یا هرپدیده دیگری به دست داد که کلی، صوری و انتزاعی نباشد؟ گرچه ما در بحث مربوط به کنز، منظور خود را در این خصوص توضیح داده‌ایم اما برای رفع هرگونه ابهام ناگزیر به شرح بیشتر و احیاناً تکرار مطلب به نحو دیگری هستیم. گرچه ربا مانند هر مفهوم مشابه دیگری، ناظر بر مصادیق بی‌شمار و منتزع از واقعیت مشخص هر کدام است و به این معنا کلی و انتزاعی است، اما در عین حال متعلق به مجموعه‌ای از روابط وسیع‌تری است که منتزع از آن، معنای خود را از دست می‌دهد. محتوای انضمامی یک مفهوم با توجه به کارکرد و بار ارزشی آن در این مجموعه روابط معلوم می‌گردد. "اشرطای زیاد در قرض" در روابط اجتماعی عصر جاهلیت، کارکرد و نتایج معینی داشت که منجر به ظلم، فساد و تعطیل معروف در جامعه می‌شد. بنابراین "اشرطای زیاده در قرض" اگر منتزع از آن روابط باشد، الزاماً نمی‌توان از آن به ربای محرم صدر اسلام تعبیر کرد. برخی از فقها و اندیشمندان اسلامی، در سال‌های اخیر به این نتیجه رسیده‌اند که به علت بروز روابط و شرایط جدید اقتصادی، جبران کاهش ارزش پول را نباید ربا تلقی کرد.^۱ این اندیشمندان با توجه به واقعیت ناشی از شرایط تورمی که در آن ارزش واقعی دیون از ارزش اسمی آن‌ها فاصله می‌گیرد، تصریحاً یا تلویحاً پذیرفته‌اند که میان ارزش اسمی و ارزش واقعی پول باید تفاوت قایل شد و اینکه زیاده "اسمی" ربا نیست اما زیاده "واقعی" ربا است. اما باید توجه داشت که این تمایز ناظر امری جدید و مستحدثه است و جایی در تعریف اولیه (صوری) ربا یعنی "شرط زیاده در قرض" ندارد. بنابراین، بیان این حکم که ربا تنها معطوف به پول واقعی است، معنایی جز این ندارد که پول واقعی امروزی را عیناً دارای همان کارکرد و نتایج پول قدیمی بدانیم، یا این که (و هم این که) فتوا دهنده را آگاه به غرض شارع تلقی کنیم که با ملحوظ داشتن آن، حکم صادر کرده است.

در هر صورت، خارج کردن زیاده اسمی از موضوع ربا تنها زمانی ممکن است که تعریف انتزاعی ربا، به معنایی که پیش از این اشاره شد، کنار نهاده شود و وجه انضمامی آن یعنی کارکرد

و نتایج اجتماعی (ملاک حکم) مد نظر قرار گیرد. به این ترتیب، تحریم ربا را دیگر به هیچ وجه نمی‌توان تعبدی محض تلقی کرد؛ در نتیجه، مصداق ربا بدون همراه بودن با ملاک تحریم قابل طرح نخواهد بود. به سخن دیگر، در این رویکرد جدید، تنها زیاده پول اسمی نیست که خارج از موضوع ربا تلقی می‌گردد، بلکه هر زیاده‌ای از جمله زیاده پول واقعی را نیز می‌توان خارج از موضوع ربا دانست، مگر این‌که اخذ این زیاده توأم با ملاک تحریم باشد. اما به نظر نمی‌رسد که طرفداران نظریه "جبران کاهش ارزش پول" حاضر به پذیرفتن این نتیجه باشند. آن‌ها زیاده‌ای را که فراتر از "جبران" برود، ربا تلقی می‌کنند و ظاهراً التفات به این نکته ندارند که با این کار در تناقض با رویکرد اولیه خود قرار می‌گیرند؛ اگر پول جدید امری مستحدثه است حکم قدیم را به خودی خود نمی‌توان بر آن جاری دانست؛ حال می‌خواهد پول اسمی باشد یا واقعی. یعنی وقتی پول جدید را به عنوان امر مستحدثه قبول کردیم بحث را نمی‌توانیم به دلخواه، منحصر به پول اسمی کنیم، در خصوص پول واقعی نیز باید نشان دهیم که زیاده در آن همان کارکرد و نتایجی را دارد که ربای محرم. فرض یکی دانستن پول امروزی (چه اسمی و چه واقعی) با پول دنیای قدیم، هم‌چنان که پیش از این در خصوص آن استدلال کرده‌ایم فرضی غیر منطقی و نامربوط است.

۴- برخی ملاحظات به عنوان نتیجه‌گیری

بانکداری بدون بهره به عنوان جایگزین "اسلامی" برای بانکداری متعارف دنیای امروز، از لحاظ نظری گرفتار تناقض‌ها و اشتباهات مفهومی لاینحلی است که در عمل، یعنی هنگام مورد به اجرا گذاشتن آن، خود را به صورت معضلات و مشکلات اجرایی نشان می‌دهد. به نظر می‌رسد که سرچشمه اشتباهات، خلط مفاهیم به علت شباهت‌های ظاهری پدیده‌ها (ربای قدیم و بهره بانکی جدید) و اشتراکات لفظی است، و این خود ناشی از عدم دقت در ساختار و عملکرد نظام اقتصادی مدرن و غفلت از تفاوت‌های اساسی آن با نظام‌های اقتصادی دنیای قدیم است. یکسان دانستن ربا، که در نظام اقتصادی دنیای قدیم و دستگاه مفهومی آن پدیده‌ای ظالمانه و فسادآور

است، با بهره بانکی در نظام اقتصادی مدرن و دستگاه مفهومی آن، که در آن نه تنها چنین ویژگی‌هایی بر آن مترتب نیست بلکه ضرورتی اجتناب ناپذیر است، به تناقض‌ها و نفی بدیهیات در نظرو ظاهرسازی و دردسر در عمل منتهی شده است. نظریه‌پردازان بانکداری بدون بهره، برای اثبات فرض نادرست خود (یکسان دانستن ربا و بهره بانکی) ناگزیر به نفی بدیهیات و تأیید تناقض‌های عقلی پرداخته‌اند.

تصور پول به عنوان وسیله مبادله (معادل عمومی کالا)، در حقیقت تصدیق آن به معنای ذخیره ارزش است و آن‌هایی که تصور اولیه را می‌پذیرند و تصدیق بعدی مربوط به آن را رد می‌کنند در حقیقت به نفی یک امر بدیهی عقلی پرداخته‌اند. زمان که کمیاب‌ترین و ارزشمندترین منبعی است که هر انسان در این دنیای خاکی در اختیار دارد در اندیشه برخی نظریه‌پردازان بانکداری بدون بهره، فاقد ارزش تجاری تلقی می‌شود، ادعایی که نه فقط علمای اقتصاد بلکه هیچ تاجر، کشاورز و بقالی، حاضر به پذیرفتن آن نیست. وجود بازار پول یعنی بازار قرض کوتاه مدت، واقعیتهای انکارناپذیر در اقتصادهای امروز دنیا است که اساساً از طریق بانکداری تجاری مدرن شکل گرفته است. این بازار به نیازهای ضروری معین پاسخ می‌دهد که کل نظام اقتصادی بدون برآورده ساختن آن‌ها نمی‌تواند تداوم یابد. نیاز به نقدینگی کوتاه‌مدت (وام پولی) را نمی‌توان با مشارکت در سود و زیان (بازار سرمایه) پاسخ داد: اگر می‌شد همه نیازهای مالی را از طریق مشارکتی (بازار سرمایه) برآورده ساخت، شکل‌گیری بانکداری تجاری ضرورت پیدا نمی‌کرد. بنابراین، بانکداری مشارکتی یا هر نوع دیگری از بانکداری که مبتنی بر وام‌دهی نباشد مفهومی متناقض و بی معنا است. نادیده گرفتن حقیقت نظام پولی و بانکی مدرن، ناگزیر به طراحی سیستمی انجامیده که آکنده از تناقض است. "قانون عملیات بانکی بدون ربا" و عملکرد آن طی نزدیک به دو دهه، به روشنی این تناقض‌ها را در معرض داوری قرار داده است.

اشاره شد که علت شکل‌گیری بانکداری تجاری، وجود بازار پول یعنی عرضه وجوه نقدی پس‌اندازکنندگان و تقاضا برای وام پولی است. اما با کمال تعجب می‌بینیم که در "قانون عملیات بانکی بدون ربا" در هیچ‌جا سخنی از بازار پولی نرفته و وجود آن به رسمیت شناخته

نشده است. البته در لابه‌لای جمله‌پردازی‌های مبهم "قانون" می‌توان شیخ کم‌رنگ و تغییر شکل یافته "بازار پول" را مشاهده نمود، به‌طوری که گویا تعمدی در کار بوده تا این بازار به شکلی غیراز آن‌چه واقعاً هست، نشان داده شود. رابطه حقوقی بانک با مشتریان (سپرده‌گذاران و متقاضیان تسهیلات) به روشنی تعریف نشده است. طبق ماده سوم "قانون"، بانک به قبول سپرده‌های قرض‌الحسنه (جاری و پس‌انداز) و سپرده‌های سرمایه‌گذاری مدت‌دار مبادرت می‌نماید، اما مفهوم حقوقی سپرده‌گذاری هیچ‌جای قانون تعریف نشده است. معلوم نیست سپرده‌گذاری چه نوع عقدی است که بر حسب مورد هم می‌تواند قرض‌الحسنه باشد، هم سرمایه‌گذاری وهم وکالت^۱.

قصد نیکوکاری ویژگی بارز و تفکیک‌ناپذیر قرض‌الحسنه است، با این توصیف چگونه می‌توان سپرده‌های جاری و پس‌انداز مردم را قرض‌الحسنه تلقی کرد؟^۲ قصد مردم از باز کردن حساب جاری، رفع و رجوع نیازهای معاملاتی و اقتصادی خودشان است یا نیکوکاری؟ برای دادن قرض‌الحسنه چه نیازی به باز کردن حساب جاری است؟ بانک مگر محتاج نیکوکاری است که مردم به آن قرض‌الحسنه بدهند؟ اگر بانک واسطه میان سپرده‌گذار و نیازمندان قرض‌الحسنه تلقی شود، در این صورت رابطه حقوقی میان سپرده‌گذار و بانک نمی‌تواند عقد قرض باشد، بلکه رابطه وکالت خواهد بود. اما وکالت خود لوازم و شرایطی دارد که در رابطه میان سپرده‌گذار و بانک قابل اجرا نیست؛ زیرا در وکالت سپرده در مالکیت سپرده‌گذار است و وکیل (بانک) ضامن سپرده نیست. در هر صورت، در عرف بانکداری، هدف از باز کردن حساب جاری، اعطای قرض‌الحسنه یا نیکوکاری نیست و با تغییر دادن عنوان حساب نمی‌توان ماهیت آن را عوض کرد. سپرده قرض‌الحسنه پس‌انداز نیز گرفتار همین تناقض است. پس‌انداز را می‌توان به قصد کار خیر به دیگران قرض‌الحسنه داد، اما کسی که پس‌انداز خود را به دیگری قرض دهد دیگر صاحب پس‌انداز نیست؛ بلکه مالک دین است. این‌جا هم باز مسأله این است که در عرف بانکداری،

^۱ بانک مرکزی، ۱۳۷۰، صص ۸-۷

^۲ کاشانی، ۱۳۷۶، ص ۸۵

مردم برای حفظ دارایی‌های نقدی خود حساب پس‌انداز باز می‌کنند و انگیزه آن‌ها نیکوکاری و دادن قرض‌الحسنه نیست. ضرورت بانک ناشی از امور تجاری است و نه امور خیریه، بنابراین بانک یک مؤسسه تجاری است و نه خیریه. برای نیکوکاری و دادن قرض‌الحسنه، مؤسسات مستقلی وجود دارند که برای همین منظور ایجاد شده‌اند. هم‌چنان‌که یک مؤسسه خیریه اگر بخواهد مقاصد تجاری و انتفاعی را داخل فعالیت‌های خود کند از مأموریت اولیه و اصلی خود دور می‌افتد و دچار ناکارآمدی و فساد می‌گردد، یک مؤسسه تجاری مانند بانک نیز اگر بخواهد همانند یک مؤسسه خیریه رفتار کند در تضاد با منطق اصلی خود قرار گرفته و کارایی و سلامت خود را از دست می‌دهد. قرض‌الحسنه یک عمل تجاری نیست، بنابراین وارد کردن آن در ساختار یک مؤسسه تجاری مانند بانک، کاری خلاف منطق است و موجب اختلال در فعالیت‌های اصلی مؤسسه می‌گردد.

تنها از جهت تجهیز منابع نیست که "قانون عملیات بانکی بدون ربا" گرفتار ابهام و تناقض است، از جهت "تسهیلات اعطایی" نیز مشکلات مشابهی به همان شدت وجود دارد. طبق این قانون، بانک‌ها به جز مورد قرض‌الحسنه، مجاز به استفاده از عقد قرض نیستند و باید "تسهیلات" خود را در قالب عقود مشارکتی (سهیم شدن سود و زیان) یا دیگر عقود مجاز مربوط به بیع (خرید و فروش) به متقاضیان "اعطا" کنند. اما پیش از این اشاره کردیم که حقیقت بانکداری مبتنی بر بازار قرض است. وظیفه بانک، سرمایه‌گذاری، مشارکت (در سود و زیان) و درگیر شدن مستقیم در فعالیت‌های اقتصادی و تجاری نیست؛ زیرا مؤسسات تخصصی دیگری این وظیفه را به عهده دارند. وظیفه بانک اساساً پاسخ دادن به تقاضای وام است نه تقاضای شراکت یا بیع. مشکل کسی که به بانک رجوع می‌کند کمبود نقدینگی است و نه کمبود شریک و یا کمبود فروشنده. اما چون قانون بانکی ما وام تجاری (غیر قرض‌الحسنه) را مجاز نمی‌شمارد، متقاضی را عملاً وادار می‌سازد تا شکل ظاهری تقاضای خود را تغییر دهد و نیت حقیقی خود را پوشیده نگه‌دارد. ما پیش از این اشاره کردیم که علت این‌که عقد فروش اقساطی در میان همه عقود مورد تأیید قانون، بیشترین رشد را طی سال‌ها داشته و بخش عمده تسهیلات اعطایی را

به خود اختصاص داده، این است که عملاً بیشترین نزدیکی را با عملیات بانکی متعارف یعنی قرض با بهره دارد. این جا اضافه می‌کنیم که حقیقت اقتصادی "فروش اقساطی" عیناً شبیه قرض با بهره است و تنها تفاوت میان آن‌ها به شکل ظاهری قرارداد مربوط می‌شود. در فروش اقساطی (نسبیه) همانند قرض با بهره، ارزش تجاری زمان به رسمیت شناخته شده و از قبل روی آن توافق به عمل می‌آید. فروشنده یا بانک همانند قرض‌دهنده، عین را واگذار کرده و عملاً با قطع هرگونه رابطه با آن تنها مالک دین می‌شود. فروش اقساطی در واقعیت خود نوعی استقراض مشروط است؛ یعنی بانک به شرط خرید کالای معین به متقاضی، وام می‌دهد. اگر توجه کنیم که بانک نوعاً و عرفاً فروشنده کالا نیست و فروختن کالا از سوی بانک از لحاظ اقتصادی و حتی حقوقی فعلی اعتباری و صوری است، بنابراین آن‌چه بانک طی این عملیات واقعاً انجام می‌دهد قرض دادن با بهره است.

معضلات نظری و عملی بانکداری بدون ربا منحصر به آن‌هایی نیست که اشاره کردیم، اما به نظر می‌رسد همین اندازه کافی است تا به این نتیجه برسیم که "نظام پولی و اعتباری" ارائه شده در "قانون عملیات بانکی بدون ربا" از لحاظ علمی و عملی قابل دفاع نیست. البته این سخن به هیچ وجه به معنای تردید در حسن نیت نظریه پردازان، طراحان و نویسندگان بانکداری بدون ربا به‌طور کلی و نویسندگان "قانون" مذکور به‌طور خاص نیست. آن‌چه مورد سنجش و انتقاد است نیت‌ها، ارزش‌ها و اهداف غایی این افراد نیست بلکه رویکرد^۱ و روش^۲ آن‌ها در بررسی یک موضوع علمی است. رویکرد و روش انتزاعی در بررسی مفاهیمی مانند پول، کنز و ربا در نظام اقتصادی دنیای قدیم، تعمیم تعریف و کارکرد خاص آن‌ها در آن نظام به نظام اقتصادی کاملاً متفاوت دنیای امروز، منشاء اشتباهات علمی بوده که برخی جنبه‌های آن را در این نوشته مورد سنجش قرار دادیم. با نفی بدیهیات عقلی، علمی و تجربی مانند ارزش تجاری زمان، ذخیره ارزش بودن پول، ناکارآمدی و ستم‌گرانه بودن بانکداری متعارف و غیره، راه به‌جایی نخواهیم برد.

^۱ approach

^۲ method

اگر بدون در نظر گرفتن شرایط زمانی، مکانی، نظام اقتصادی - اجتماعی و عرف حاکم بر جوامع، ربا را صرفاً "اشتراک زیاد در قرض" تعریف کنیم، واضح است که تحریم ربا را تبدیلی محض تلقی کرده‌ایم. اما قرائن و شواهد برگرفته از کتاب و سنت، و تفاسیر و تعبیر اغلب مفسران و فقها از آن‌ها، استنباط دیگری را به ذهن متبادر می‌سازد و آن حضور ضمنی ملاک حکم در کنار تعریف کلی و صوری آن است. نظریه‌پردازان بانکداری بدون ربا شاید بیش از دیگران روی ملاک تحریم ربا تأکید کرده‌اند و این که ربا موجب ظلم، تعطیل معروف و فساد در جامعه می‌شود. اما آن‌ها با غفلت از تفاوت ماهوی ساختار اقتصادی - اجتماعی جوامع قدیمی و امروزی، بهره بانکی را به اشتباه مصداق ربا تلقی می‌کنند، در حالی که هیچ کدام از آثار ربا (ملاک تحریم) یعنی ظلم، تعطیل معروف و فساد را نمی‌توانیم به طور علمی و تجربی در خصوص بهره بانکی در جوامع امروزی صادق بدانیم. پیش از این اشاره کردیم که فروش اقساطی در نظام بانکی فعلی کشور ما عیناً همان کارکرد و نتایج اقتصادی و حقوقی را دارد که بهره در بانکداری متعارف. اگر فروش اقساطی طی دو دهه تجربه در جامعه ما موجب ظلم، تعطیل معروف و فساد نشده است، باید نتیجه بگیریم که بهره بانکی در بانکداری نیز چنین نتایجی را به همراه نخواهد داشت. اما تفاوتی که میان فروش اقساطی در بانکداری ما و بهره بانکی متعارف وجود دارد این است که به علت پیچیدگی و دشواری تشریفات اداری (بالا رفتن هزینه‌های معاملاتی)، هزینه اخذ وام در سیستم اول بیش از دومی است؛ واقعیت‌ها سر سخت‌اند، ممکن است آن‌ها را در تئوری انکار کنیم اما در عمل مجبور به پذیرفتن آن‌ها خواهیم بود. ما برخلاف نظریه‌های اولیه بانکداری بدون ربا، در عمل و طی تجربه پذیرفته‌ایم که بانک باید سپرده‌ها را تضمین کند، سود از پیش تعیین شده به آن‌ها بپردازد، از درگیر شدن مستقیم در فعالیت‌های اقتصادی بپرهیزد، جریمه تأخیر از بدهکاران دریافت نماید و نظایر آن‌ها که همگی در جهت تشبه به بانکداری متعارف و پذیرفتن منطق اصولی آن است. اصرار بر اشتباهات نظری و عقب نشینی در عمل، فضیلت نیست. فضیلت در پذیرفتن حقیقت و تصحیح اشتباهات است.

منابع و مأخذ

- بانک مرکزی اسلامی ایران (۱۳۷۰)، قانون عملیات بانکی بدون ربا (بهره) و دستورالعمل‌های اجرایی آن، مدیریت و نظارت امور بانک‌ها
 - توتونچیان، ایرج (۱۳۶۹)، مجموعه مقالات اولین سمینار بانکداری اسلامی، مرکز آموزش بانکداری
 - توتونچیان، ایرج (۱۳۷۹)، پول و بانکداری اسلامی و مقایسه آن با نظام سرمایه‌داری، انتشارات توانگران
 - خان، محسن و میرآخور، عباس (۱۳۷۰)، مطالعات نظری در بانکداری و عالیه اسلامی، مؤسسه بانکداری ایران
 - دفتر تبلیغات اسلامی (۱۳۷۵)، پول و نظام‌های پولی به ضمیمه تاریخ پول از آغاز اسلام غیبت، بخش فرهنگی جامعه مدرسین حوزه علمیه حوزه
 - زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۶)، بامداد اسلام، انتشارات امیرکبیر
 - سمینار بانکداری اسلامی (۱۳۶۹)، مجموعه مقالات، مرکز آموزش بانکداری
 - سمینار بانکداری اسلامی (۱۳۷۱)، مجموعه مقالات، مرکز آموزش بانکداری
 - سمینار بانکداری اسلامی (۱۳۷۶)، مجموعه مقالات، مؤسسه عالی بانکداری
 - شهبازی، محمود (۱۳۴۰)، ادوار فقه، انتشارات دانشگاه تهران
 - شهید اول (۱۳۸۱) کتاب لمعه، دور فقه امامیه، ترجمه فارسی، انتشارات دانشگاه تهران،
- جلد اول
- صدر، سیدکاظم (۱۳۵۷) اقتصاد صدر اسلام، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی
 - صدر، محمد باقر (۱۳۵۸) بنیادهای عمومی بانک در جامعه اسلامی، انتشارات روزبه
 - طباطبایی، استاد علامه (۱۳۶۳)، تفسیر المیزان، ترجمه فارسی، دفتر انتشارات اسلامی،

- غنی‌نژاد، موسی (۱۳۷۷)، بخشی در مبانی معرفتی تفاوت ربا و بهره بانکی، مجله نقد و نظر، شماره ۱۶-۱۵.
- فصل‌نامه تخصصی اقتصاد اسلامی، (۱۳۸۱)، شماره ۶، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- کاشانی، محمود (۱۳۷۶)، بررسی حقوقی چارچوب عملیات بانکی بدون ربا مصوب شهریور ۱۳۶۲، مجموعه مقالات هشتمین سمینار بانکداری اسلامی.
- مطهری، شهید مرتضی (۱۳۷۶)، مسأله ربا به ضمیمه بیمه، انتشارات صدرا.
- موسایی، میثم (۱۳۷۷)، تبیین مفهوم و موضوع ربا از دیدگاه فقهی، مؤسسه تحقیقات پولی و بانکی.
- موسایی، میثم (۱۳۷۹)، بررسی عملکرد بانکداری بدون ربا در ایران، مؤسسه تحقیقات پولی و بانکی.
- موسویان، عباس (۱۳۷۶)، بهره بانکی همان ربا است، مجله نقد و نظر، شماره ۱۴-۱۳.
- موسویان، عباس (۱۳۸۰)، بانکداری اسلامی، مؤسسه تحقیقات پولی و بانکی.
- میرآخور، عباس (۱۳۷۲)، مقالاتی در اقتصاد اسلامی، مؤسسه بانکداری ایران.
- میرجلیلی و نظری (۱۳۷۳)، پول در اقتصاد اسلامی، مجموعه مقالات چهارمین کنفرانس سیاست‌های پولی و ارزی، مؤسسه تحقیقات پولی و بانکی.
- میرمعزی، سیدحسین (۱۳۸۰)، نظام اقتصادی اسلام، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معامه.
- هادوی تهرانی، مهری (۱۳۷۵)، موضوع شناسی ربا از دیدگاه فقه، مجموعه مقالات هفتمین سمینار بانکداری اسلامی، مؤسسه بانکداری ایران.

-Fourgin. G. (1977) "*Histoire e'conomique ef Sociale du monde*", Paris, armand Colin

-Khan, Mohsin; Mirakhor, abbs (1987) "*There tical studies in Islamic Banking and Finace*", The Institat for Research and Islamic Stadis.

-Kuran, Timur (1995) "*Islamic Economic and the Islamic Subeconomy*", Joural of Economic Perspectives, Vol.g , N0.4

-Marx, k. (1968) "*Oeuvres, Economie*", Paris, Gallimard, Ple'iade

-Mncaulay, T.B. (1989) "*Histoire d'Angleterre (1844)* ", Paris, Robert Laffode

-Smith, A. (1986) "*The Weelth of Nations*", London, Penguin Books.